ريشه هاى گريز از دين در قرآن

نویسنده : قاسم سبحانى

# مقدمه

نوشته حاضر، فشرده اى ، درباره روشن بودن راه دين است .

آن كس كه در جستجوى حقيقت است به آسانى به مقصد مى رسد. كسانى كه دين را انكار مى كنند و يا از عمل به برنامه هاى آن مى گريزند از منطق به دورند. از اين رو طرح براهين فلسفى بر اثبات وجود خدا، نبوت و هدفدارى جهان و...، براى بسيارى بى فايده است زيرا آنها با فلسفه دين را رها نكرده اند تا با فلسفه به دين برگردند.

از نظر قرآن كريم ، ريشه دين گريزى به خلق و خوى انسان مربوط است . راه دين روشن و هموار است ولى چشمى كه بيمار است آن را تيره و ناهموار مى بيند. در اين نوشته ، ما برخى عوامل و ريشه هاى دين گريزى را از نظر قرآن كريم آورده ايم .

اميد است گامى براى فحص و جستجوى بيشتر، در اين زمينه باشد.

قم شهرك مهديه

جمعه 8/12/1376 شمسى

قاسم سبحانى

# راه روشن

چرا بيشتر انسانها، به راه راست نمى روند؟ پيامبران خدا آن گونه كه شايسته است در دعوت خود توفيق نيافتند؛ اكثريت ، يا اصل دعوت آنها را نپذيرفتند و يا در عمل ، راه آنان را نپيمودند.

از نظر قرآن كريم ، اين شيوه برخورد با دعوت انبيا هيچ گونه استدلال منطقى ندارد. پيامبران با نشانه هاى روشن و برنامه خردپسند و سعادت بخش به سوى مردم آمدند و مردم ، بايد پس از انديشه ، به اين دعوت پاسخ مثبت مى دادند.

آيات قرآن ، درباره روشنى دعوت دين فراوان است . اين آيات به سه دسته تقسيم مى شوند:

# انديشه در آفاق

1. دسته اى از آيات ، دلالت دارند بر اينكه انسان ، با انديشه در هستى به هستى بخش و هدف دارى آفريننده آن و در نهايت به حقانيت دعوت انبيا پى مى برد. پيام اصلى اين آيات ، تفكر، تعقل و تذكر در نشانه هاى آفاقى و انفسى خدا است . صدها آيه در اين باره وجود دارد كه در برخى از آنها از برخورد و عمل كرد انسان در برابر نشانه هاى توحيد انتقاد شده است ؛ آيات زير از اين قبيل است :

 الف أَ وَ لَمْ يَنظرُوا فى مَلَكُوتِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شىْءٍ وَ أَنْ عَسى أَن يَكُونَ قَدِ اقْترَب أَجَلُهُمْ فَبِأَى حَدِيثِ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ(1)

«آيا به ملكوت آسمان ها و زمين و آنچه خدا آفريده نظر نكردند و آيا نظر نكردند به اينكه مرگشان نزديك شده پس به كدام سخن بعد از قرآن ايمان مى آورند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اعراف / 185.

آيه كريمه ، انسان را توبيخ مى كند كه چرا به وابستگى آسمان و زمين و ساير موجودات اين جهان توجه نمى كند و چرا از مرگ خود كه روز به روز نزديك مى شود غافل است و چرا به صادق ترين سخن ، يعنى قرآن ، ايمان نمى آورد. انديشه در آفرينش جهان و وابستگى آن و فقر انسان ، او را به خالق حكيم مدبر رهنمون مى سازد و او را به جستجوى راه فرا مى خواند.

 ب قُلِ انظرُوا مَا ذَا فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا تُغْنى الاَيَت وَ النُّذُرُ عَن قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ (2)

«بگو: بنگريد كه در آسمانها و زمين چيست ، البته نشانه ها و بيم دهندگان براى قومى كه ايمان نمى آورند بى نيازكننده نيست .»

 ج أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالحَْقِّ إِن يَشأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بخَلْقٍ جَدِيدٍ \*

وَ مَا ذَلِك عَلى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (3)

«آيا نديدى كه خدا آسمانها و زمين را به حق آفريد اگر بخواهد شما را مى برد و آفريده اى نو مى آورد و اين كار بر خدا سخت نيست .»

آيه كريمه ، عظمت جهان و خالق آن را و فقر و ضعف انسان را به او ياد آورى مى كند تا از اين راه به هدف دارى جهان برسد. اگر انسان به اين اندازه هم توجه كند، به دنبال راهنما مى گردد و با ديدن نشانه هاى نبوت ، آن را با جان و دل مى پذيرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

2- يونس / 101.

3- ابراهيم / 20 19.

د وَ كَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيهَا وَ هُمْ عَنهَا مُعْرِضونَ(4)

«چه بسيار نشانه ها در آسمانها و زمين كه بر آن مى گذرند و از آن ، رو مى گردانند.»

 ى سنرِيهِمْ ءَايَتِنَا فى الاَفَاقِ وَ فى أَنفُسِهِمْ حَتى يَتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الحَْقُّ ...(5)

«به زودى نشانه هاى خود را در آفاق و در وجودشان به آنها نشان مى دهيم تا برايشان روشن شود كه او حق است .»

مقصود اين است كه دلائل و براهين بر توحيد و لوازم آن در آفاق عالم و در خود انسان است ؛ آسمان ، زمين ، خورشيد، ماه ، ستارگان ، كوهها، درياها، درختان و حيوانات همه ، آيات آفاقى هستند كه آدمى با انديشه در آنها به توحيد و هدف دارى جهان پى مى برد. وجود انسان با ويژيگيهايش آيات انفسى است كه تفكر در آن ، انسان را به توحيد و صفات خدا كه محور دعوت انبيا است ، مى رساند.

اين معنى ، موافق با ظاهر آيه شريفه است و با آيات قبل و بعدش ‍ ناهماهنگى ندارد و در تفسير صافى هم اين معنى ذكر شده كه دور از ذهن است ،(6) اما در تفسير الميزان آيه شريفه ، به گونه اى ديگر تفسير شده كه دور از ذهن است .(7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

4- يوسف / 105.

5- فصلت / 53.

6- تفسير صافى ج 2 ص 505 دو جلدى .

7- الميزان ج 17 ص 430.

# انديشه در راهنما

2. يك سلسله از آيات ، ويژگيهاى انبيا و راه و برنامه آنان را ذكر مى كند.

در اين آيات ، نورانيت ، شفابخش بودن و حقانيت برنامه انبيا و رشد يافتن انسان به واسطه آن بيان شده است .

در واقع ، اين آيات ، انسان را به تدبر در انتخاب راه و برنامه زندگى فرا مى خواند و كسانى را كه در جستجوى حقيقتنتد به آسانى به مقصد مى رساند. ما در اينجا به بيان اندكى از آيات بسيار در اين زمينه ، اكتفا مى كنيم .

قرآن كريم درباره ابراهيم خليل عليه السلام مى فرمايد:

 وَ كَذَلِك نُرِى إِبْرَهِيمَ مَلَكُوت السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (8)

«ما اين گونه ملكوت آسمانها و زمين را به ابراهيم نشان داديم و تا اينكه ابراهيم در زمره يقين كنندگان باشد.»

و نيز مى فرمايد:

 وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَهِيمَ رُشدَهُ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَلِمِينَ (9)

«ما از پيش به ابراهيم رشدى در خور او عطا كرديم و به او دانا بوديم .»

ابراهيم عليه السلام با مشاهده ملكوت به آنجا رسيد كه پى برد هيچ موجودى از خود استقلال ندارد و حتى حالات انسان مثل شادى و اندوه ، خنده و گريه ، بيمارى و شفا و خوف و رجا، بدون اراده خدا نيست و جهان با همه تنوعش از راه مشيت او اداره مى شود و در يك جمله مى توان گفت ، ابراهيم به راز هستى پى برد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

8- انعام / 75.

9- انبيا/ 51.

كسى كه به چنين مقامى برسد شايسته رهبرى است و برنامه اش خردمندانه خواهد بود.

عمل به آئين چنين شخصيتى ، در نظر عقل ، نشانه رشد و گريز از آن ، نشانه بى خردى است به همين جهت ، قرآن كريم درباره رهاكنندگان آئين ابراهيم مى فرمايد:

 وَ مَن يَرْغَب عَن مِّلَّةِ إِبْرَهِيمَ إِلا مَن سفِهَ نَفْسهُ وَ لَقَدِ اصطفَيْنَهُ فى الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فى الاَخِرَةِ لَمِنَ الصلِحِينَ (10)

«چه كسى جز آن كس كه سفيه است از آئين ابراهيم رو مى گرداند. به راستى او را در دنيا برگزيديم و او را در آخرت از صالحان است .»

در آيه كريمه ، بر حق بودن دين ابراهيم عليه السلام به اندازه اى روشن فرض شده كه رهاكردن آن ، حماقت و بى عقلى به حساب آمده است .

همچنين قرآن كريم ، در وصف كتاب موسى عليه السلام مى فرمايد:

 وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى وَ هَرُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْراً لِّلْمُتَّقِينَ (11)

«ما به موسى و هارون فرقان داديم و آن را چراغ و ذكرى براى تقوا پيشگان ، قرار داديم .»

فرقان به معنى جداكننده است و مقصود جداكننده حق از باطل است . كتاب موسى عليه السلام حق از باطل را در زمينه هاى اعتقادى و عملى جدا مى كند و ابهامى ندارد و اهل تقوا از روشنى آن بهره مى گيرند.

و نيز در اين باره مى فرمايد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

10- بقره / 130.

11- انبيا/ 48.

وَ كتَبْنَا لَهُ فى الاَلْوَاح مِن كلِّ شىْءٍ مَّوْعِظةً وَ تَفْصِيلاً لِّكلِّ شىْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَك يَأْخُذُوا بِأَحْسنهَا سأُورِيكمْ دَارَ الْفَسِقِينَ (12) «براى موسى در تورات موعظه اى از هر چيز و تفصيلى براى هر چيز نوشتيم و به موسى گفتيم با جديت تمام ، آن را بگير و قومت را وادار كن تا بهترينش را بگيرند. به زودى منزلگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد.»

آيه شريفه اشاره اى به برنامه موسى عليه السلام دارد و اينكه هرچه آن قوم براى هدايت و به سعادت رسيدن لازم داشتند در تورات آمده است .

در برخى آيات مثل آيه 91 از سوره انعام ، از تورات به نور تعبير شده كه روشنى دستورات و برنامه آن را گوشزد مى كند.

نيز در قرآن كريم ويژگيهائى براى عيسى عليه السلام و رسالت او بيان شده كه هر انسان عاقل را به حقانيت دين و تسليم در برابر آن وا مى دارد؛ تولد اعجاب آورش ، سخن گفتنش در گهواره درباره رسالت آينده خود، معجزات بزرگش مثل خبر دادن از زندگى مردم ، شفا دادن بيماران و زنده كردن مردگان ، گفتار حكيمانه اش در دعوت به حق و رفتار خردمندانه اش ‍ همه ، نشانه هاى رشد آئين خدائى است .

آن كس كه در جستجوى حقيقت است اگر به بخشى از ويژگيهاى اين پيام آور خدا و رسالت او آشنا شود، به دور افتادگى مسيحيت از آئين عيسى (عليه السلام) پى مى برد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

12- اعراف / 145.

# نگاهى به قرآن

تا اينجا آياتى از قرآن كريم را پيرامون روشنى و عقلانيت دعوت انبياء بزرگ و راه دين ذكر كرديم . اكنون به بحث مختصرى درباره ويژگيهاى قرآن مى پردازيم تا روشن شود كه زندگى در پرتو دين نشانه خردمندى و گريز از آن نشانه بى خردى است و گفتار آنان كه دين را به بهانه عدم عقلانيتش كنار زده اند، تكيه گاه عقلانى ندارد و ريشه هاى ديگرى دارد كه در آينده بيان خواهد شد.

آيات قرآن در اين باره بسيار است و بيان همه آنها به نوشتارى مستقل نيازمند است ، ما در اينجا به ذكر چند آيه اكتفا مى كنيم :

 الف - أَمْ يَقُولُونَ افْترَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ (13)

«بلكه مى گويند قرآن ساخته خود اوست . بگو اگر راست مى گوئيد شما سوره اى مثل قرآن بياوريد و غير خدا هر كس را كه توان داريد براى كمك بخوانيد.»

پيام آيه به منكران قرآن اين است كه پيامبر اسلام ، اين قرآن را با اين سوره هاى بزرگ آورد، شما اگر در آن ترديد داريد همه جمع شويد و با استعانت از يكديگر يك سوره دو سطرى همانند آن بياوريد. اين پيام ، به عصر نزول قرآن ، اختصاص ندارد بلكه براى همه زمانها و مكانها است . پيام آيه به بشر متمدن كه به بهانه علم و دانش از دين گريخته ، اين است كه اى اهل دانش ،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

13- يونس / 38.

همگى افكار خود را روى هم بگذاريد و با تبادل نظر يك سوره مثل قرآن بياوريد. حال كه قدرت بر اين كار را نداريد، بدانيد كه آورنده دين ، عالم تر از شما است و در برابرش خاضع باشيد و به برنامه اش اهتمام ورزيد.

 ب - تَنزِيلاً مِّمَّنْ خَلَقَ الاَرْض وَ السمَوَتِ الْعُلى (14)

«قرآن از ناحيه كسى كه زمين و آسمانهاى افراشته را آفريد، نازل شده است.»

 ج قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِى يَعْلَمُ السرَّ فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ إِنَّهُ كانَ غَفُوراً رَّحِيماً (15)

«بگو آن كس كه دانا به نهان آسمانها و زمين است ، قرآن را فرستاد. به راستى او غفور و رحيم است .»

پيام مجموع اين دو آيه اين است كه فرستنده قرآن ، از قدرت ، علم و رحمت بى پايان برخوردار است و از آن جهت كه داراى چنين علم و قدرت و رحمتى است ، احكام و معارفى كه در قرآن براى انسان فرستاده است بسيار دقيق ، حساب شده و سودمند است . اگر انسان اندكى در اين باره انديشه كند به لزوم متابعت از دين متابعت از دين خدا اعتراف مى كند.

 د إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يهْدِى لِلَّتى هِىَ أَقْوَمُ ...(16)

«به راستى اين قرآن به استوارترين راه هدايت مى كند...» قرآن فرد را به زندگى دور از اضطراب و نگرانى مى رساند كه سعادتى بالاتر از آن براى دنياى انسان نيست و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

14- طه / 4.

15- فرقان / 6.

16- اسراء / 9.

جامعه را به جامعه سالم ، با عدالت و دور از فسق و فجور مى رساند كه در آن، معنويت شكوفا مى گردد و سرانجام زندگى در پرتو قرآن نعمتهاى ابدى در جهان ديگر خواهد بود.

 ر يَأَيهَا النَّاس قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فى الصدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (17)

«اى مردم ! موعظه اى و شفائى براى دردهاى درونى شما از ناحيه پروردگارتان آمده و آن ، هدايت و رحمتى ويژه براى مؤ منان است .»

طبق آيه شريفه ، قرآن ، موعظه و شفاى بيماريهاى درون سينه هاست ؛ معناى موعظه بودن قرآن اين است كه بايد دلها از پيامش متاثر گردند و از غفلت رها شوند و معناى شفا بودن قرآن اين است كه صفات پليد روحى را از بين مى برد و زمينه سعادت دنيا و آخرت انسان را فراهم مى سازد و او به حياتى طيب مى رسد.

 س وَ إِذْ صرَفْنَا إِلَيْك نَفَراً مِّنَ الْجِنِّ يَستَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضىَ وَلَّوْا إِلى قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ \*

قَالُوا يَقَوْمَنَا إِنَّا سمِعْنَا كتَباً أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسى مُصدِّقاً لِّمَا بَينَ يَدَيْهِ يهْدِى إِلى الْحَقِّ وَ إِلى طرِيقٍ مُّستَقِيمٍ \*

يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِىَ اللَّهِ وَ ءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكم مِّن ذُنُوبِكمْ وَ يجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ \*

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

17- يونس / 57.

وَ مَن لا يجِب دَاعِىَ اللَّهِ فَلَيْس بِمُعْجِزٍ فى الاَرْضِ وَ لَيْس لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئك فى ضلَلٍ مُّبِينٍ (18)

«ياد كن وقتى را كه گروهى از جنيان را متوجه تو كرديم تا به قرآن گوش ‍ فرا دهند. آنگاه كه نزد قرآن حاضر شدند (و صداى تلاوتش به گوش ‍ مى رسيد) به يكديگر گفتند سكوت كنيد، وقتى تلاوت قرآن به پايان رسيد به صورت انذارگر به سوى قوم خود برگشتند و گفتند: اى قوم ! كتابى شنيديم كه پس از موسى نازل گشته و تصديق كننده تورات است . اين كتاب به سوى حق و به راه راست راهنمائى مى كند. اى قوم ! دعوت خدا را اجابت كنيد و به او، ايمان آوريد تا از گناهانتان بگذرد و شما را از عذاب دردناك پناه دهد. آن كس كه به دعوت كننده از جانب خدا، جواب ندهد قدرت را از خدا در زمين سلب نمى كند و غير او هم ياورى ندارد. چنين كسانى در گمراهى آشكار بسر مى برند.»

و نيز قرآن در اين رابطه مى فرمايد:

 قُلْ أُوحِىَ إِلىَّ أَنَّهُ استَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الجِْنِّ فَقَالُوا إِنَّا سمِعْنَا قُرْءَاناً عجَباً \*

يهْدِى إِلى الرُّشدِ فَئَامَنَّا بِهِ وَ لَن نُّشرِك بِرَبِّنَا أَحَداً (19)

«بگو خدا به من وحى كرده كه گروهى از جن به آيات قرآن گوش دادند و بعد به يكديگر گفتند ما قرآن شگفتى شنيديم ، قرآنى كه به رشد هدايت مى كند، بنابراين ما به آن ايمان آورديم و هرگز به پروردگار خود شرك نمى ورزيم .»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

18- احقاف / 29 32.

19- جن / 1 2.

اين آيات ، بسيار روشن گر است ؛ ظاهر اين است كه طائفه جن مخاطب مستقيم پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نبودند بلكه پيامبر مشغول تلاوت قرآن بود، وقتى آنها پيام قرآن را با جذابيت خاصش شنيدند به عظمت و رشد آن پى بردند و دريافتند كه آن كس كه به فرستاده خدا ايمان نياورد و دين خدا را رها سازد، راه را گم كرده است . حقانيت دين خدا آن اندازه روشن است كه حق جويان به آسانى به آن گرايش پيدا مى كنند.

# سرشت دينى

3. دسته سوم از آيات قرآن كه به روشن بودن راه دين دلالت دارد آيات فطرت است طبق اين آيات ، دين خدا با سرشت انسان هماهنگ است . ما ابتدا برخى از اين آيات را ذكر مى كنيم و سپس توضيح كوتاهى در معناى فطرت بيان مى كنيم .

طبق فحص و جستجوى ما، قرآن كريم حداقل از 4 راه ، فطرى بودن دين را اثبات مى كند:

1 تصريح به فطرى بودن دين : خداوند مى فرمايد:

 فَأَقِمْ وَجْهَك لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطرَت اللَّهِ الَّتى فَطرَ النَّاس عَلَيهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِك الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (20)

«رويت را به دين حقيقت گرا راست نگه دار، همان سرشت خدائى كه مردم را بر آن آفريد، دگرگونى در آفرينش خدا راه ندارد. اين است دين استوار ولى بيشتر مردم نمى دانند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

20- روم / 30.

از اين آيه بدست مى آيد كه قيم و استوار بودن دين ، به جهت هماهنگى آن با آفرينش است ؛ چون خدا انسان را دين دار آفريده و اين آفرينش ‍ تغييرپذير نيست ، دين الهى پابرجا و استوار است . انتخاب هر راه ديگرى جز راه دين ، مانند اتومبيل رانى در جاده ناهموار است .

آيات سوره تين نيز مشابه آيه فوق است و بر فطرى بودن دين و آفرينش ‍ انسان بر سرشت دينى نظر دارد؛ مى فرمايد:

 لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ فى أَحْسنِ تَقْوِيمٍ \*

ثُمَّ رَدَدْنَهُ أَسفَلَ سفِلِينَ \*

إِلا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ ...(21)

«بى شك ما انسان را در بهترين صورت آفريديم سپس او را به پايين ترين درجه پستى برگردانديم مگر كسانى را كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند...»

با دقت در اين آيات ، روشن مى شود كه منظور از لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ فى أَحْسنِ تَقْوِيمٍ اين است كه ما انسان را به بهترين صورت از جهت درك ، ايمان و عمل صالح آفريديم . عده اى را از اين آفرينش برگردانديم و عده اى كه اهل ايمان و عمل صالحند بر اين آفرينش ثابت ماندند.

2 درك خير و شر: نفس انسان به الهام الهى از خير و شر بودن كار خويش ‍ آگاه است . قرآن كريم در اين باره مى فرمايد:

 وَ نَفْسٍ وَ مَا سوَّاهَا \*

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

21- تين / 4 6.

فَأَلهَْمَهَا فجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (22)

«سوگند به نفس و كسى كه آن را متعادل آفريد و پس از آفرينش خير و شرش را به او الهام كرد.»

از اين آيه چنين استفاده مى شود كه نفس انسان به الهام الهى مى يابد كه كارى را كه انجام داده يا مى خواهد انجام دهد، شايسته انجام دادن هست يا نيست و اين ، بخش عمده اى از پيام دين است . پس نفس انسانى كه سازنده حقيقت انسان است با سرشت دينى آفريده شده است .

نيز قرآن مى فرمايد: و هديناه النجدين (23)

«او را به راه خير و شر راهنمايى كرديم .»

مقصود از هدايت ، هدايت تكوينى است نه تشريعى ، يعنى دست آفرينش ، درك خير و شر را در نهاد انسان قرار داد و شاهد اين معنى هماهنگى با آيات قبل است .

در اين باره در تفسير الميزان چنين آمده است :

يعنى راه خير و شر را به او الهام نموديم ، پس او خير را مى فهمد و آن را از شر جدا مى سازد بنابراين ، آيه با سخن خدا وَ نَفْسٍ وَ مَا سوَّاهَا \* فَأَلهَْمَهَا فجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ، هم معنى است .(24)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

22- شمس / 7 8.

23- بلد / 10.

24- الميزان ج 20 ص 292.

3. ياد آور خواندن پيامبران : قرآن كريم پيامبران را مذكر و كتاب آنان را تذكره مى خواند مذكر به معناى ياد آورنده و تذكره به معنى يادآورى است .

اين كه قرآن ، پيامبران را يادآور و برنامه آنان را يادآورى براى انسان ناميده، دليل بر اين است كه انسان اينها را مى داند ولى غافل است . در تفسير الميزان در اين باره چنين آمده است :

انسان حقائق كلى دين مثل وجود و يگانگى خدا، الوهيت و ربوبيت او، نبوت و معاد را با فطرت خود درك مى كند. پس اين حقائق در سرشت انسان هست ولى روآورى به دنيا و سرگرم شدن به زينت هاى آن ، كه خواست دل است ، اين حقايق فطرى را از ياد او مى برد. بيان اين حقايق فطرى و توجه دادن نفس به آنها، ياد آورى بعد از فراموشى است .(25)

برخى از آيات قرآن در اين باره چنين است :

 فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنت مُذَكرٌ \*

لَّست عَلَيْهِم بِمُصيْطِرٍ (26)

«يادآورى كن كه تو فقط يادآورنده اى و بر آنها تسلط ندارى »

 مَا أَنزَلْنَا عَلَيْك الْقُرْءَانَ لِتَشقَى \*

إِلا تَذْكرَةً لِّمَن يخْشى (27)

«ما قرآن را بر تو نفرستاديم كه خودت را به زحمت اندازى ، ما قرآن را يادآورنده براى خداترسان فرستاديم .»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

25- الميزان ج 14 ص 129.

26- غاشيه / 21 22.

27- طه / 2 3.

فَمَا لهَُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (28)

«چرا آنها از يادآورنده روگردانند.»

در مورد اين قبيل آيات ، توجه به دو نكته لازم است .

نكته اول : مخاطب پيامبر اسلام همه مردم بودند، چه در آن زمان و چه در زمانهاى بعد، نه فقط اهل كتاب . بنابراين ، جا براى اين گفته نمى ماند كه پيامبر اسلام و قرآن ، يادآورنده براى كسانى هستند كه سابقه دين دارى دارند و اين آيات ارتباطى با فطرى بودن دين ندارند.

نكته دوم : الفاظ قرآن كريم ، در جائى كه قرينه برخلاف نباشد بنحو دقيق بر معناى لغوى حمل مى شود. پس جا ندارد كه گفته شود تذكره به معناى تعليم و امثال آن است .

4. توجه هنگام خطر: انسان هنگام خطر به موجودى كه بر نجات او قادر است توجه مى كند و از او نجات خود را مى خواهد. پس در سرشت انسان ، ايمان به قادر متعال هست و معناى فطرت الهى همين است .

آياتى چند از قرآن كريم ، گوياى اين حقيقت است كه برخى را ذكر مى كنيم:

در سوره عنكبوت مى فرمايد: فَإِذَا رَكبُوا فى الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نجَّاهُمْ إِلى الْبرِّ إِذَا هُمْ يُشرِكُونَ (29)

«آنگاه كه سوار كشتى شوند با اخلاص خدا را مى خوانند و دين را براى او مى دانند. وقتى آنها را با رساندن به خشكى نجات مى دهد به او شرك مى ورزند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

28- مدثر/ 49.

29- عنكبوت / 65.

در سوره لقمان مى فرمايد: وَ إِذَا غَشِيهُم مَّوْجٌ كالظلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نجَّاهُمْ إِلى الْبرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يجْحَدُ بِئَايَتِنَا إِلا كلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (30)

«هرگاه موجى مانند ابرها آنها را محاصره مى كند، با اخلاص خدا را مى خوانند و دين را براى او مى دانند اما آنگاه كه آنها را به خشكى مى رساند، بعضى به راه ميانه و مستقيم مى روند و جز حيله گر ناسپاس ‍ آيات ما را انكار نمى كند.» طبق آيه شريفه انسان ها هنگام خطر جدى خدا را مى خوانند و از او استمداد مى جويند اما پس از احساس امنيت ، اندكى بر آن حال باقى مى مانند و سبب اينكه بيشتر آنها به حال انكار و جحد باقى مى مانند خوى حيله گرى و ناسپاسى است .

و در سوره اسراء مى فرمايد: وَ إِذَا مَسكُمُ الضرُّ فى الْبَحْرِ ضلَّ مَن تَدْعُونَ إِلا إِيَّاهُ فَلَمَّا نجَّاكُمْ إِلى الْبرِّ أَعْرَضتُمْ وَ كانَ الانسنُ كَفُوراً (31)

«وقتى در دريا گرفتار مى شويد، جز خدا، همه كسانى كه مى خوانيد، از نظرتان محو مى شوند، آنگاه كه شما را به خشكى رو برمى گردانيد. انسان بسيار ناسپاس است .»

انسان ، نه تنها، هنگام خطر جدى به ياد خدا مى افتد و او را مى خواند بلكه نوعى توبه در او پديد مى آيد و با زبان حال به خدا مى گويد: اگر نجاتم دهى از اعمال گذشته ام كناره مى گيرم و بنده شاكر خواهم شد، چنانكه قرآن مى فرمايد: قُلْ مَن يُنَجِّيكم مِّن ظلُمَتِ الْبرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضرُّعاً وَ خُفْيَةً لَّئنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشكِرِينَ \*

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

30- لقمان / 32.

31- اسراء/ 67.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنهَا وَ مِن كلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشرِكُونَ (32) «بگو چه كسى شما را از تاريكيهاى خشكى و دريا مى رهاند آنگاه كه او را در حال تضرع و پنهانى مى خوانيد كه اگر ما را از اين خطر نجات دهد از شاكران خواهيم شد. بگو خدا، شما را از اين خطر و از هر بلاى اندوه زا نجات مى دهد اما شما پس از نجات شرك مى ورزيد.»

حاصل مجموعه اين آيات اين است كه انسانها خدا آشنا هستند و به او اعتقاد دارند ولى توجه به اسباب ظاهرى و محسوس ، آنها را از او غافل كرده و هنگامى كه اميدشان از اسباب ظاهرى قطع شد، غفلت كنار مى رود و به خدا پناه مى برند.

انسان در همه گرفتاريها و خطرهائى كه او را به زوال تهديد مى كند، به خدا پناه مى برد و از او استمداد مى جويد و ذكر گرفتارى در دريا به اين جهت است كه در آن زمانها، مردم بيشتر با خطر دريا آشنا بودند.

تاكنون چهار راه قرآنى براى اثبات فطرى بودن دين خدا بيان شد. به نظر ما دلالت آيات ياد شده ، بر سرشت دينى انسان ، بى اشكال است .

برخى محققان بزرگ مثل استاد مطهرى ، آيات ديگرى را براى دينى بودن سرشت انسان ذكر كرده اند،(33) آيات زير از اين قبيل است :

 أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبَنى ءَادَمَ أَن لا تَعْبُدُوا الشيْطنَ إِنَّهُ لَكمْ عَدُوُّ مُّبِينٌ \*

وَ أَنِ اعْبُدُونى هَذَا صِرَطٌ مُّستَقِيمٌ (34)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

32- انعام / 63 64.

33- مجموعه آثار ج 3 ص 600 604.

34- ياسين / 60.

«بنى آدم ! آيا به شما سفارش نكرديم كه شيطان را پرستش نكنيد زيرا او دشمن آشكار شماست و مرا پرستش كنيد كه راه راست همين است ؟»

 وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِن بَنى ءَادَمَ مِن ظهُورِهِمْ ذُرِّيَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلى أَنفُسِهِمْ أَ لَست بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلى شهِدْنَا ...(35) «و آنگاه كه پروردگار تو، فرزندان بنى آدم را از پشت آنها گرفت و آنها را بر خود گواه گرفت كه آيا من پروردگارتان نيستم ، گفتند آرى ، گواهى مى دهيم ....»

 ذَلِك الْكتَب لا رَيْب فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (36) «قرآنى كه ترديد در آن نيست هدايت براى تقواپيشگان است .»

بحث درباره اين آيات مجال بيشترى مى خواهد كه با موضوع اصلى اين نوشتار سازگار نيست .

# معناى سرشت دينى

اكنون جاى اين سؤ ال است كه فطرت دينى به چه معنى است و چه اندازه از دين براساس فطرت است .

براى فطرى بودن دين دو معنى به ذهن مى آيد:

1. انسان به گونه اى آفريده شده كه وقتى واقعيات و معارف دين به او عرضه شود مى پذيرد؛ انسان قبل از بيان دين ، نسبت به آن واقعيات و معارف بى اعتقاد است ولى گرايش به پذيرفتن آنها در او هست نظير اينكه نوعى ميوه در نقطه اى از زمين وجود دارد كه بشر از آن بى خبر است ولى بعد از آگاهى ، به آن ميل دارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

35- اعراف / 172.

36- بقره / 2.

2. معناى سرشت دينى اين است كه انسان به حقايق و آورده هاى دين معتقد است ولى اشتغال به امور ديگر او را غافل كرده است .

از مجموع آياتى كه ذكر كرديم چنين بدست مى آيد كه كليات دين مثل وجود خداى يكتا با صفات جمال و جلالش ، نبوت ، معاد، لزوم پرستش ‍ خدا و اطاعت از او، زشتى ستم و خوبى عدالت ، احسان ، دفاع از مظلوم و مبارزه با ظالم ، مورد اعتقاد انسان است نه تنها به اين امور گرايش دارد بلكه اين امور مورد اعتقاد اوست .

علاوه بر اينها در بسيارى از موارد، انسان مى يابد كه اين كارى كه از او سر زد، خوب است يا بد مثلا علاوه بر اينكه مى فهمد ستم به ديگران زشت است ، تشخيص مى دهد كه اين كار او ستم است . يادآور بودن پيامبر و قرآن ، الهام فجور و تقوى به انسان بيانگر اين معنى است .

آرى در يك سلسله فروع و احكام جزئى ، انسان پيش از بيان دين ، به حسب فطرت حكمى ندارد ولى بعد از بيان شريعت ، آن احكام و فروع را مى پسندد.

از آنچه درباره فطرت بيان شد، بدست آمد كه راه دين روشن و هموار است و خارج شدن از اين راه ، دليل خردپسند ندارد.

# بازگشت به بحث

تاكنون آيات فراوانى از قرآن كريم بر روشنى راه دين ذكر كرديم . در روايات هم اين مطلب بخوبى بيان شده است ؛ امام على عليه السلام درباره پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و دين او مى فرمايد:

 اءَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ، وَ الْعِلْمِ المَاءثُورِ وَ الْكِتابِ الْمَسْطُورِ، وَ النُّورِ السّاطِعِ، وَ الضِّياءِ اللامِعِ، وَ الْاءَمْرِ الصّادِعِ. اِزاحَهً لِلشُّبُهاتِ، وَ احْتِجاجا بِالبَيِّناتِ، وَ تَحْذِيرا بِالْآياتِ، وَ تَخْوِيفا بِالمُثلاتِ (37)

«خداوند او را با دينى پرآوازه ، نشانه اى باقى ، كتابى نوشته ، نورى تابنده ، روشنى درخشنده و فرمانى جداكننده حق از باطل براى زدودن شبهه ها، اتمام حجت با امور روشنگر، برحذر داشتن با آيات ، و ترساندن با بيان عذاب امتهاى گذشته ، فرستاد.»

و هم در اين باره مى فرمايد: فهو... سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْءُهُ، وَ شِهابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلاَمُهُ الْفَصْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ (38) محمد صلى الله عليه و آله چراغى است كه روشنائيش درخشيد، شهابى است كه نورش تابيد جرقه اى است كه درخشش آن برق آورد، سيرتش ‍ ميانه روى ، سنتش رشد، سخنش جداكننده حق از باطل و داوريش ‍ عدالت است .»

اين سخنان همه ، بيان گر اين مطلب است كه راهى را كه پيامبر اسلام به مردم نشان داد سعادت بخش ، روشن و بدون پيچ و خم و عقل پسند است .

نيز آن امام درباره هدايت قرآن ، فراوان سخن دارد كه ما چند مورد را به اختصار بيان مى كنيم .

 وَاعْلَمُوا اءَنَّ هَذا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لا يَغُشُّ وَالْهادِي الَّذِي لا يُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لا يَكْذِبُ، وَ ما جالَسَ هَذا الْقُرْآنَ اءَحَدٌ إِلا قامَ عَنْهُ بِزِيادَةٍ اءَوْ نُقْصانٍ: زِيادَةٍ فِي هُدىً، وَ نُقْصَانٍ مِنْ عَمىً.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

37- نهج البلاغه خ 2 ص 42.

38- نهج البلاغه خ 93 ص 279.

وَاعْلَمُوا اءَنَّهُ لَيْسَ عَلى اءَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فاقَةٍ، وَ لا لِاءَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنىً، فاسْتَشْفُوهُ مِنْ اءَدْوائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَاءَوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفاءً مِنْ اءَكْبَرِ الدَّاءِ،

وَ هُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلالُ، فَاسْاءَلُوا اللَّهَ بِهِ ...(39)

«بدانيد اين قرآن خيرخواهى است كه غشى در آن نيست ، هدايت گرى است كه گمراه نمى كند، سخن گوئى است كه دروغ نمى گويد، كسى با قرآن همنشين نمى شود مگر اينكه بر هدايتش افزون مى گردد، و كوريش ‍ كاهش مى يابد. بدانيد كسى را بعد از قرآن نيازى نيست و كسى را پيش از آن توانى نيست . پس براى دردهاى خود، ار آن شفا گيريد و هنگام سختيها از آن كمك خواهيد. به راستى قرآن شفا از بزرگترين درد يعنى كفر، نفاق و گمراهى است . پس از خدا به واسطه قرآن حاجت طلب كنيد...»

 ان الله تعالى اءَنْزَلَ كِتَابا هَادِيا بَيَّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا (40)

«خداى تعالى كتاب هدايت گرى نازل كرد كه در آن خير و شر را بيان كرد پس ، خير را انتخاب كنيد تا به هدايت دست يابيد.»

و آن حضرت درباره روشن بودن راه دين مى فرمايد:

 اءَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْواضِحَ وَرَدَ الْماءَ، وَ مَنْ خالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ. (41) «اى مردم هركس راه روشن رود به آب مى رسد و آن كس كه مخالفت كند به بيابان وارد خواهد شد.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

39- نهج البلاغه خ 175 ص 566.

40- نهج البلاغه خ 166 ص 544.

41- نهج البلاغه خ 192 ص .

سخن امام اشاره به اين است كه راه حق روشن است و براى رسيدن به مقصد، طى آن لازم .

و نيز مى فرمايد: عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهَ اللَّهَ فِي اءَعَزِّ الْاءَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ اءَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ اءَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ اءَنَارَ طُرُقَهُ فَشِقْوَةٌ لاَزِمَةٌ اءَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ (42)

«بندگان خدا! مراقب عزيزترين و محبوب ترين كس نزد خود باشيد. خدا راه را برايتان روشن نموده و جاده هاى آن را نورانى كرده ، پس به شقاوت يا سعادت ابدى نائل مى شويد.»

و نيز آن امام درباره اينكه مردم زمان ، راه روشن را رها كرده و خود را سرگردان كرده اند فرياد مى زند:

 فَاءَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ اءَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْاءَعْلاَمُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَاءَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ اءَزِمَّةُ الْحَقِّ وَ اءَعْلاَمُ الدِّينِ وَ اءَلْسِنَةُ الصِّدْقِ .(43) «كجا مى رويد و شما را به كجا برمى گردانند در حاليكه نشانه ها پابر جا، آيات روشن و نورگاهها منصوب است . شما را در كجا سرگردان كرده اند، بلكه چرا حيرانيد در حاليكه عترت پيامبر ميان شما هستند و آنان ، پرچمداران حق ، نشانه هاى دين و زبانهاى صدقند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

42- نهج البلاغه خ 156 ص 494.

43- نهج البلاغه ، خ 86 ص 214.

پس ريشه دين ستيزى و دين گريزى از ناحيه دين نيست بلكه اين مشكلى است كه به انسانها برمى گردد. آن گونه كه از قرآن كريم استفاده مى شود و شواهد تاريخى آن را تاءييد مى كند، ريشه دين ستيزى و دين گريزى به روحيات بشر مربوط است .

# بهانه جويى

خلق و خوى عده اى از مردم به گونه اى است كه هيچ آيه و برهانى در آنها اثر بخش نيست . اين صنف از انسانها بودند كه از پيامبران خدا درخواستهاى بى خردانه مى كردند به تعبير ديگر بهانه جويى مى كردند.

قرآن كريم در اين زمينه مى فرمايد: وَ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَك حَتى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الاَرْضِ يَنبُوعاً \*

أَوْ تَكُونَ لَك جَنَّةٌ مِّن نخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الاَنْهَرَ خِلَلَهَا تَفْجِيراً \*

أَوْ تُسقِط السمَاءَ كَمَا زَعَمْت عَلَيْنَا كِسفاً أَوْ تَأْتىَ بِاللَّهِ وَ الْمَلَئكةِ قَبِيلاً \*

أَوْ يَكُونَ لَك بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقى فى السمَاءِ وَ لَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّك حَتى تُنزِّلَ عَلَيْنَا كِتَباً نَّقْرَؤُهُ قُلْ سبْحَانَ رَبى هَلْ كُنت إِلا بَشراً رَّسولاً \*

وَ مَا مَنَعَ النَّاس أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلا أَن قَالُوا أَ بَعَث اللَّهُ بَشراً رَّسولاً\*

قُل لَّوْ كانَ فى الاَرْضِ مَلَئكةٌ يَمْشونَ مُطمَئنِّينَ لَنزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السمَاءِ مَلَكاً رَّسولاً .(44) «قريش گفتند ما هرگز به تو ايمان نياوريم تا اينكه چشمه اى از اين سرزمين براى ما بيرون آورى يا باغى از درختان خرما داشته باشى كه در لابلاى آنها نهرهاى آب جارى كنى يا قطعه اى از آسمان ،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

44- اسراء 90 95.

چنانكه مى پندارى ، بر ما فرود آرى يا خدا و فرشتگان را پيش روى ما حاضر كنى يا خانه اى از طلا داشته باشى يا در آسمان صعود كنى و با صعودت در آسمان هم ايمان نمى آوريم تا اينكه بر ما كتابى نازل كنى كه خود آن را بخوانيم بگو خداى من منزه است آيا من جز بشرى فرستاده هستم . وقتى هدايت به سوى مردم آمد تنها چيزى كه مانع ايمان آنها شد اين بود كه گفتند چرا خدا بشر را به عنوان رسول برگزيده است . بگو: اگر در زمين ، فرشتگان هم زندگى مى كردند ما از آسمان ، فرشته اى به عنوان رسول ، براى آنها نازل مى كرديم .»

در اين آيات ، خواستهاى غير منطقى و بهانه جوئى هاى قريش با جواب آنها بيان شده است . برخى از اين امور مثل حاضر كردن خدا و فرشتگان پيش روى آنها، ناممكن است و برخى هم كه به صورت اعجاز براى پيامبر شدنى است ارتباطى با اثبات رسالت ندارد؛ وظيفه يك پيغمبر اين است كه در ابتدا نشانه اى براى اثبات نبوتش و پس از آن ، برنامه اى براى تامين سعادت انسان بياورد. پيامبر بزرگ اسلام در قدم اول هر دو كار را كرد يعنى قرآنى آورد كه هم سند نبوت اوست و هم بهترين برنامه زندگى انسان .

و نيز در اين باره مى فرمايد: وَ إِذَا تُتْلى عَلَيهِمْ ءَايَتُنَا بَيِّنَتٍ مَّا كانَ حُجَّتهُمْ إِلا أَن قَالُوا ائْتُوا بِئَابَائنَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ .(45) «و هرگاه آيات روشن ما بر آنها تلاوت مى شود، حجتى جز اين ندارند كه مى گويند: اگر راست مى گوئيد پدران ما را بياوريد.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

45- جاثيه / 25.

منكران وحى و نبوت ، اين سخن را در مقام تكذيب قيامت بر زبان جارى مى كردند، يعنى مى گفتند اگر قيامت حق است و انسان بعد از مرگ زنده مى شود، الآن پدران ما را زنده كنيد. چنانكه روشن است اين خواست آنها هم بهانه جوئى بود، زيرا اگر زنده شدن پدران خود را براى اثبات نبوت مى خواستند، نشانه هاى ديگر، آن را اثبات كرده بود.

همچنين خداى تعالى ، درباره اينكه مشكل پذيرش دعوت انبيا به روحيات و حالات درونى مردم ، مربوط است ، حال امتهاى گذشته را براى پيامبر اسلام چنين بيان مى كند:

 وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مِن قَبْلِك فى شِيَع الاَوَّلِينَ \*

وَ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسولٍ إِلا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ \*

كَذَلِك نَسلُكُهُ فى قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ \*

لا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَت سنَّةُ الاَوَّلِينَ \*

وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيهِم بَاباً مِّنَ السمَاءِ فَظلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ \*

لَقَالُوا إِنَّمَا سكِّرَت أَبْصرُنَا بَلْ نحْنُ قَوْمٌ مَّسحُورُونَ .(46) «ما پيش از تو رسولانى در ميان امت هاى گذشته فرستاديم . هيچ فرستاده اى نمى آمد جز آنكه او را به مسخره مى گرفتند. همانند اين ، ما استهزا را در دلهاى مجرمان وارد مى كنيم ، به قرآن و ذكر ايمان نمى آورند و سنت پيشينيان بر اين منوال گذشت . اگر درى از آسمان هم به روى آنها بگشائيم كه پيوسته در آن بالا روند گويند چشمان ما را بسته و ما را سحر كرده است .»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

46- حجر/ 10 15.

در تفسير الميزان در توضيح اين آيات ، چنين آمده است :

مقصود از گشودن در آسمان به روى آنها، ايجاد راهى براى ورود به عالم بالا است ، عالمى كه منزل گاه فرشتگان است نه سقف جسمانى كه درى دو لنگه داشته باشد و باز و بسته شود چنانكه برخى پنداشته اند.

خداى سبحان از بين كارهاى غير عادى كه گمان مى رود شك و ترديد را از دلهاى آن مردم بر طرف مى كند، گشودن در آسمان و صعود به آسمان را انتخاب كرده است به اين جهت كه چنين كارى در چشم آنها بزرگ تر بود. به همين جهت آنها وقتى كارهاى خارق العاده و غير معمول را از پيامبر مى خواستند آخرين آنها را صعود در آسمان قرار دادند چنانكه خداوند از قول آنها حكايت مى كند كه «گفتند: ما به تو ايمان نمى آوريم تا اينكه براى ما چشمه اى در اين زمين بيرون آورى يا... يا در آسمان صعود كنى . با صعودت هم ، ايمان نمى آوريم تا اينكه براى ما كتابى بياورى كه ما خود قرائت كنيم .» (اسراء/ 93) پس عروج در آسمان و تصرف در امور سماوى مثل نازل كردن كتاب از عجيب ترين كارهاى غير عادى نزد آنها بود.

اضافه بر اينها، آسمان منزل گاه فرشتگان بزرگوار و محل صدور احكام و دستورات الهى است . تقدير امور در آنجا است و جريان امور و منبع وحى از آنجا است . بنابراين ، عروج انسان در آسمان ، موجب آگاهى او از جريان امور و از اسباب امور غير عادى و حقيقت وحى و نبوت و سعادت و شقاوت مى شود. خلاصه ، عروج او، موجب آگاهى از تمام حقيقت هستيى مى شود به خصوص اگر اين عروج و بالا رفتن دائمى باشد نه يك بار.

پس گشوده شدن در آسمان و عروج به آن ، آنها را از ريشه هاى دعوت حق آگاه مى سازد ولى از آنجائى كه در دلهاى آنها و در وجود آنها پليدى شك و شبهه نهفته ، چشمان خود را به خطابينى محكوم مى كنند بلكه پيامبر را به سحر متهم مى كنند و مى گويند آنها را سحر كرده كه اين گونه مى بينند.

بنابراين معنى آيه اين مى شود: اگر درى از آسمان به روى آنها بگشائيم و ورود به آسمان را برايشان آسان گردانيم كه پيوسته به آسمان عروج كنند و اسرار غيب و ملكوت اشيا را مشاهده كنند مى گويند چشمان ما بسته شده كه امور غير واقعى را مى بيند بلكه ما سحر شده ايم .(47)

نيز قرآن كريم درباره جمعيت گريز دين مى فرمايد: وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْك كِتَباً فى قِرْطاسٍ فَلَمَسوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّبِينٌ .(48) «و اگر ما نوشته اى در كاغذ بفرستيم و آنها، با دستهاى خود آن را لمس كنند، اين سحرى آشكار است .»

روحيات كثيرى از انسانها به گونه اى است كه بعد از فهميدن حق با آن به جدال مى پردازند چنانكه خدا به پيامبرش مى فرمايد: يجَدِلُونَك فى الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَينَ كَأَنَّمَا يُساقُونَ إِلى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنظرُونَ (49) «پس از روشن شدن حق با تو به جدال مى پردازند، گويا آنها را در حاليكه مى نگرند به سوى مرگ مى برند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

47- الميزان ج 12 ص 141 142.

48- انعام / 7.

49- انفال / 6.

و نيز مى فرمايد: وَ لَقَدْ صرَّفْنَا فى هَذَا الْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن كلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الانسنُ أَكثرَ شىْءٍ جَدَلاً .(50) «ما در قرآن ، براى مردم هر مثلى را مكرر بيان كرديم و انسان بيش از هر چيز جدل مى كند.»

حاصل معناى آيه شريفه اين است كه ما حقيقت را با اسلوبها و تعبيرات گوناگون ، كه ذهن را آماده پذيرش مى كند، در قرآن بيان كرديم ولى انسان بيش از آن كه در جستجوى حقيقت باشد به مخاصمه و جدال با آن مى پردازد.

بخاطر همين روحيات بهترين داروى شفابخش ، نه تنها براى آنها شفا نيست ، بلكه زيان و خسارت هم هست چنانكه قرآن مى فرمايد:

 وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظلِمِينَ إِلا خَساراً (51) «از قرآن آنچه شفا و رحمت براى مؤ منان است نازل مى كنيم و بر ستمگران جز خسارت نمى افزايد.»

اكنون به بيان برخى ريشه هاى دين گريزى در قرآن كريم مى پردازيم .

# 1- بى خردى

يكى از عوامل ، بلكه سبب اصلى انكار دعوت انبيا نپيمودن راه دين ، بى خردى و بكار نگرفتن عقل است . عقل ، در قرآن و حديث در مناسبتهاى گوناگون استعمال شده كه در همه جا معنى روشن است ؛ اختلاف معناى عقل به تفاوت متعلق آن مربوط است . خرد گوهرى است كه ارزش انسان به آن وابسته است و كسى كه از آن بهره نگيرد ارزشش ‍ كمتر از چهار پايان است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

50- كهف / 54.

51- اسراء / 82.

چنانكه قرآن مى فرمايد: ان الشر الدواب عندالله الصم البكم الذين لايعقلون .(52) «پست ترين جنبندگان نزد خدا كر و كورانى هستند كه نمى انديشند.»

از طرفى هم ، انسان مى تواند در سايه اين گوهر ارزشمند به درجات بسيار عالى نائل آيد. از نظر قرآن كريم ، كسى كه دين و دستورات آن را، نپذيرد بهره اى از خرد ندارد. در آيات زيادى به اين حقيقت تصريح يا اشاره شده كه ما به ذكر چند مورد اكتفا مى كنيم :

در سوره ملك گفتگوى اهل جهنم را با خزانه داران جهنم چنين بيان مى كند: كلما القى فيها فوج ساءلهم خزنتها الم ياءتكم نذير قالوا بلى قد جائنا نذير فكذبنا و قلنا ما نزل الله من شى ء ان انتم الا فى ظلال كبير قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير.(53) «هر وقت گروهى را به دوزخ مى اندازند، خزينه دارهاى دوزخ از آنها مى پرسند آيا بيم دهنده براى شما نيامد. جواب مى دهند آرى آمد ولى ما تكذيب كرديم و گفتيم خدا چيزى نفرستاده ، شما گمراهيد. و مى گويند اگر ما مى شنيديم و انديشه مى كرديم از اصحاب جهنم نبوديم .

نيز درباره اهل كتاب و كفار مى فرمايد: و اذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذالك بانهم قوم لايعقلون .(54) «وقتى براى اقامه نماز ندا مى دهيد، آن را به مسخره و بازيچه مى گيرند، به اين جهت كه اينها مردمى بى خردند.»

تمام كسانى كه به برنامه دين پايبند نيستند و با تحقير به ارزشهاى دينى مى نگرند از نظر قرآن بى خردند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

52- انفال / 22.

53- ملك / 8 10.

54- مائده / 58.

چنين افرادى اكثريت جامعه انسانى را تشكيل مى دهند چنانكه قرآن مى فرمايد: ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا.(55) «خيال مى كنى بيشتر آنها مى شنوند يا مى انديشند، جز همانند چهارپايان نيستند بلكه گمراه ترند.»

اين كه قرآن كريم سبب گريز از دين و دستورات آن را بى خردى مى داند، مطلبى روشن است ؛ عقل ، فطرت و پيامبران خدا همه ، انسان را به دين دارى مى خوانند ولى او به همه اينها پشت كرده است . انسان بى دين دنيا را بر آخرت ترجيح داده و خود را به زندگى پر رنج و زودگذر سرگرم كرده و راحتى و آسايش خود را در دنيا طلب مى كند در حاليكه سعادت واقعى انسان در آخرت است چنانكه امام موسى بن جعفر عليه السلام در ضمن اندرزهايش به هشام فرمود: يا هشام ان العاقل نظر الى الدنيا و الى اهلها فعلم انها لاتنال الا بالمشقة و نظر الى الآخره فعلم انها لاتنال الا بالمشقة فطلب بالمشقة ابقاهما.(56) «هشام ! انسان انديشمند به دنيا و دنياگران نظر افكند، فهميد كه دنيا جز با رنج و مشقت بدست نمى آيد و به آخرت نظر افكند، فهميد كه آخرت هم جز با مشقت بدست نمى آيد، پس سراى پايدار را با مشقت برگزيد.»

# سنت گرايى

پيروى از پدران و اجداد در طول تاريخ ، از نشانه هاى بارز بى خردى آنان است ؛ در تمام زمانها، خلق و خوى افراد يك جامعه تحت تاثير پدران خود شكل گرفته است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

55- فرقان / 44.

56- اصول كافى ج 1 ص 18 دو جلدى .

تاكيد بر پيمودن راه پدران سنگى بزرگ بر سر راه ايمان به پيامبران خدا بوده است . هيچ پيغمبرى مردم را به خداپرستى و راه مستقيم دعوت نكرد مگر اينكه عده اى از مردم اطاعت از پدران را مطرح كردند.

قرآن كريم ، به منظور عبرت آموزى ، در موارد گوناگون اين حقيقت را يادآور مى شود؛ در مورد دعوت خليل عليه السلام مى فرمايد:

 و اتل عليهم نباء ابراهيم اذ قال لابيه و قومه ما تعبدون قالوا نعبد اصناما فنظل لها عاكفين قال هل يسمعونكم اذ تدعون او ينفعوكم او يضرون قالوا بل وجدنا ابائنا كذالك يفعلون .(57) «خبر ابراهيم را بر مردم تلاوت كن آنگاه كه به سرپرست و قوم خود گفت : چه مى پرستيد. گفتند ما بت ها را مى پرستيم و بر اين پرستش ثابت خواهيم ماند. ابراهيم گفت : آيا وقتى آنها را مى خوانيد، مى شنوند، آيا نفع و ضررى هم براى شما دارند. جواب دادند: ما ديديم پدرانمان اين گونه عمل مى كنند.»

و در بيان ادامه گفتگوى موسى عليه السلام با فرعون و اطرافيانش ‍ مى فرمايد:

 قال موسى اتقولون للحق لما جاءكم اسحر هذا و لايفلح الساحرون قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا عليه ابائنا و تكون لكما الكبرياء فى الارض ‍ و ما نحن لكما بمؤ منين .(58) «آيا وقتى حق به سوى شما آمد به آن سحر مى گوئيد خدا ساحران را به مقصد نمى رساند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

57- شعراء / 69 74.

58- يونس / 77 78.

گفتند آيا آمده اى ما را از راه پدرانمان بازدارى و بزرگى در زمين از آن تو و برادرت هارون باشد، ما هرگز به شما ايمان نمى آوريم .»

در سوره زخرف ادامه استدلال منكران وحى را اين گونه بيان مى كند:

 بل قالوا انا وجدنا ابائنا على امة و انا على اثارهم مقتدون قال او لو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه ابائكم قالوا انا بما ارسلتم به كافرون .(59) «بلكه گفتند ما پدرانمان را بر اين دين يافته ايم و پا جاى پايشان مى گذاريم و همين طور هيچ پيغمبرى را پيش از تو در هيچ نقطه اى نفرستاديم مگر اينكه مترف ها (ثروتمندان) مى گفتند ما پدران خود را بر اين راه ديديم و ما هم به راه آنان اقتدا مى كنيم . پيامبرشان مى گفت اگرچه برنامه اى بهتر از دين پدرانتان بياورم ! جواب مى دادند ما به رسالت شما كافريم .»

به همان اندازه كه بشر ديروز گرفتار خرافه تقليد بود و راه پدران خويش را بر آئين واقعيت گراى عقلانى مقدم مى داشت ، بشر امروز هم گرفتار خرافه تقليد از پدران ، تقليد از محيط، تقليد از هنرمندان بى دين و تقليد از بى فكران آلوده دنيا است . گرچه جامعه باصطلاح متمدن و پيشرفته جديد، به بهانه عقل و علم ، فاصله اش با ديانت بيشتر شده است ، اما در واقع تقليدش گسترده شده نه عقل گرائيش ؛ اين شكلهاى مختلف زندگى كه جز مشقت و رنج نتيجه اى ندارد، عمده اش تحت تاثير محيط و جو جامعه است و اين چيزى جز تقليد نيست .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

59- زخرف / 22 24.

امروز متاءسفانه ، امت مسلمان هم ، از فرهنگ غنى ، پربار و سعادت بخش ‍ اسلام دور شده و در اين آتش مى سوزد؛ در شئون مختلف زندگى به رفتار مسخ ‌شدگان چشم دوخته و در زندگى خود از آنان الگو مى گيرد و...

# شخصيت گرايى

يكى ديگر از نشانه هاى بى خردى شخصيت گرايى است . معناى شخصيت گرايى اين است كه انسان ، فردى را كه داراى موقعيت اجتماعى يا اقتصادى است ، شايسته اولويت و بزرگى بداند؛ كسى را كه به لحاظ ثروت ، قدرت و مشابه آن ، داراى نفوذ است سزاوار نبوت و فرمانروائى بداند و تنها به اطاعت چنين شخصى تن دهد.

پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله با اين مشكل مواجه بود؛ عده اى از مردم وقتى او را مى ديدند با مسخره مى گفتند: اهذا الذى بعث الله رسولا.(60) «آيا همين است كه خدا به عنوان پيامبر برانگيخته است . آنها انتظار داشتند، يك انسان سرشناس پيامبر شود نه يك انسان يتيم و كم بضاعت و روى اين حساب بنقل قرآن كريم مى گفتند: لو لا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم .(61) «چرا اين قرآن بر مرد بزرگى از اين دو شهر (مكه و طائف) فرود نيامد.»

آنها نمى انديشيدند كه نبوت واسطه خدا و خلق است و نفسى پاك و باطنى مصفى مى خواهد نه شخصيت اجتماعى و اقتصادى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

60- فرقان / 41.

61- زخرف / 31.

روز قيامت هم عده اى كه به خاطر شخصيت گرائى وارد جهنم شده اند در آنجا فرياد مى زنند: ربنا انا اطعنا سادتنا و كبرائنا فاضلّونا السبيلا.(62) «خدايا ما از بزرگان و سروران خود اطاعت كرديم در نتيجه ما را گمراه كردند.»

خداى تعالى ، در سوره زخرف آنجا كه سرگذشت فرعون و قوم او را بيان مى كند، عتابش بيشتر، متوجه قوم اوست و سبب آن ، اطاعت نابجاى آنان از فرعون است مى فرمايد: فاستخف قومه فاطاعوه انهم كانوا قوما فاسقين .(63) «فرعون قومش را سبك عقل كرد، آنها هم از او پيروى كردند. به راستى آنها قومى فاسق بودند.»

# 2- دنيادوستى

دنيادوستى ريشه بسيارى از مفاسد است ، بيشتر كسانى كه دين را در اعتقاد و عمل يا در عمل كنار گذاشته اند به اين جهت است كه دنيا وجود آنها را پركرده و جائى براى دين نمانده است . البته منشاء دنيادوستى هم بى خردى است .

قرآن كريم در يك جا، پس از توصيه پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله به صبر و تهجد، درباره گنهكاران و ناسپاسان مى فرمايد: ان هؤ لاء يحبون العاجلة و يذرون وراءهم يوما ثقيلا(64) «اينها به دنياى زودگذر محبت مى ورزند و پشت سر خود روز سنگينى را رها مى سازند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

62- احزاب / 67.

63- زخرف / 54.

64- انسان / 27.

و در جاى ديگر ريشه انكار قيامت را به انسان گوشزد مى كند كه دنيادوستى او را به اين ورطه انداخته است نه دشوارى زنده كردن مردگان ، كلا بل تحبون العاجلة و تذرون الآخرة (65) «چنين نيست بلكه شما دنياى گذرا را دوست مى داريد و آخرت را رها مى سازيد.»

قرآن كريم صحنه گفتگوى منافقان با مؤ منان را در قيامت اين گونه به تصوير مى كشد: يوم يقول المنافقون و المنافقات للذين امنوا انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وراءكم فالتمسوا نورا فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى و لكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور(66) «روزى كه مردها و زنهاى منافق به مردان و زنان مؤ من گويند به ما بنگريد تا از نورتان بهره گيريم .(67) از جانب خدا به آنها گويند به عقب برگرديد و نورى ديگر طلب كنيد، در اين حال ميان آنها ديوارى مى زنند كه درى دارد كه درونش ‍ رحمت و برونش عذاب است . منافقان ، مؤ منان را صدا مى زنند كه مگر ما با شما نبوديم ، جواب مى دهند آرى و لكن شما خود را به هلاك افكنديد و انتظار (زوال دين را) كشيديد و به حال ترديد بسر برديد و آرزوها شما را فريب داد و شيطان شما را در برابر خدا فريفت .»

در اين آيات ، يكى از علل گرفتارى به عذاب جهنم ، آرزوها دانسته شده و آرزوها چيزى جز دنياگرائى نيست .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

65- قيامت / 20 21.

66- حديد / 13 14.

67- يا به انتظار ما باشيد تا از نورتان پرتوى برگيريم .

نيز قرآن كريم ، در مقام بيان اينكه ريشه افكار نادرست ، دنياخواهى است مى فرمايد: فاعرض عمن تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحياة الدنيا ذالك مبلغهم من العلم ....(68) «از كسى كه از ياد ما روى برگردانده ، روى گردان شو، اين دنياخواهى اندازه علم آنهاست ...»

و نيز بعد از سرزنش منكران دعوت پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و وعده جهنم به آنها مى فرمايد: ذلك بانهم استحبوا الحياة الدنيا على الاخره و ان الله لايهدى القوم الكافرين (69) «گرفتار خشم الهى شدن و به عذاب بزرگ مبتلا گشتن به اين جهت است كه اينها دنيا را بر آخرت ترجيح دادند و خدا قوم كافر را هدايت نمى كند.»

در اين آيات ، چنانكه ملاحظه شد، به اين حقيقت اشاره شده كه يكى از اسباب انحراف انسان از صراط مستقيم و مبارزه اش با اولياء دين ، دنيا دوستى است . تعداد ديگرى از آيات قرآن كريم سرگذشت اقوامى را ذكر مى كند كه دعوت انبيا را نپذيرفتند، در اين آيات ياد آورى مى شود كه يكى از ريشه هاى عدم پذيرش اين دعوت ، دنيادوستى است .

درباره قوم بعد از نوح فرموده است : ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرين فارسلنا فيهم رسولا ان اعبدوا الله مالكم من اله غيره افلا تتقون و قال الملا من قومه الذين كفروا و كذبوا بلقاء الاخرة و اترفناهم فى الحياة الدنيا ما هذا الا بشر مثلكم ياءكل مما تاكلون منه و يشرب مما تشربون (70)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

68- نجم / 29 30.

69- نحل / 102.

70- مومن / 31 33.

«بعد از قوم نوح ، انسانهاى ديگر پديد آورديم ، در ميان آنها رسولى فرستاديم كه گفت ، خدا را پرستش كنيد، معبودى جز او برايتان نيست ، چرا از ديگر معبودها پرهيز نمى كنيد.

چشم پركن هاى قومش ، همان كسانى كه كفر ورزيدند و ديدار آخرت را دروغ پنداشتند و در زندگى دنيا بهره مندشان كرديم ، گفتند اين شخص ‍ جز بشرى همانند شما نيست ؛ از آنچه شما مى خوريد و مى آشاميد، او هم مى خورد و مى آشامد.»

قرآن كريم ، سخن خداى حكيم است ، الفاظش زياد و كم نيست ، همه اش ‍ روى حساب است اينكه آن قوم را مترف مى نامد اشاره به اين دارد كه يكى از ريشه هاى كفر و تكذيب مترف بودن آنها بود، بهره مندى آنها از دنيا، آنها را سرگرم كرد و سرانجام راهى جهنم شدند.

خداى تعالى درباره شخصى ، كه مفسران او را بلعم باعورا ناميده اند، مى فرمايد: واتل عليهم نبا الذى اتيناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين و لو شئنا لرفعناه بها و لكنه اخلد الى الارض و اتبع هواه فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلحث او تتركه يلحث ذالك مثل القوم الذين كذبوا باياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون (71) «خبر آن كس را كه آيات خود را به او داديم و او خود را از آنها بيرون كشيد و در نتيجه شيطان او را دنبال كرد و از گمراهان گشت ، بر مردم تلاوت كن . اگر مى خواستيم بوسيله آن آيات ، او را رفعت مى بخشيديم ولى او خود را به زمين چسبانيد و از خواست دل پيروى نمود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

71- اعراف / 176.

مثل اين انسان مانند مثل سگ است كه چه آن را برانى و چه به حال خود رهايش ‍ كنى ، از عطش زبان بيرون آورد. اين ، مثل قومى است كه آيات ما را دروغ پنداشتند. اين قصه ها را نقل كن شايد آنها تفكر كنند.»

منظور از اخلد الى الارض اين است كه شيفته دنيا شد و آن را بر آخرت مقدم داشت آيه كريمه در مورد فردى است كه آيات الهى را دريافت كرده بود و به معرفتى بزرگ رسيده بود ولى دنيادوستى و هواى نفس آن معرفت را از او گرفت و سرانجامش گمراهى شد. آن آيات و آن معرفت زمينه اى بود براى اينكه خدا او را رفعت بخشد اما دنياگرائى و پيروى از هواى نفس تقدير و مشيت الهى شد.

يكى از نكات قابل توجه در آيه شريفه اين است كه به پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله دوبار توصيه شده كه داستان را براى مردم بيان كند، در توصيه اول مى فرمايد: و اتل عليهم و در توصيه دوم مى گويد: فاقصص ‍ القصص كه در پايان آيه است . از مردم نيز بطور غيرمستقيم خواسته شده كه در اين داستان تفكر كنند كه مبادا دنيادوستى و هواى نفس آنها را تا سرحد يك سگ ، پايين آورد.

اين داستان داراى نكات انسان ساز ديگرى است كه بيان آنها با موضوع مورد بحث تناسب ندارد.

بنى اسرائيل هم قومى دنيادوست بودند كه نام بدى براى خود در كتب آسمانى ثبت كردند. اين قوم ، پيامبر خود را بسيار آزردند و بهانه گيرى را به نهايت رساندند و بخشى از آثار عمل كردشان را هم در دنيا ديدند.

يكى از انگيزه هاى اين رفتار ناپسند دنيادوستى و دنياگرائى بود.

قرآن كريم در يك جا مفاسد زيادى از قبيل به استهزاء گرفتن موسى عليه السلام ، تحريف كتاب خدا بعد از علم به آن ، اعراض از يگانه پرستى ، ترك احسان به خلق خدا، دورى از برپاداشتن نماز و زكاة و ارتكاب آدم كشى را به آنها نسبت مى دهد و در پايان مى فرمايد: اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون (72) «اينها كسانيند كه آخرت را به دنيا فروخته اند، پس ‍ نه عذابشان تخفيف مى يابد و نه كسى آنها را يارى مى كند.»

در آيه شريفه انگيزه اصلى بنى اسرائيل در اين مفاسد، دنياگرائى دانسته شده است چنانكه وارثان اين قوم هم داراى اين خصيصه بودند. قرآن درباره آنها مى فرمايد:

 فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفرلنا و ان ياءتهم عرض مثله ياءخذوه الم يؤ خذ عليهم ميثاق الكتاب ان لايقولوا على الله الا الحق و الدار الاخرة خير للذين يتقون افلا تعقلون .(73) «جانشينان آنها وارث كتاب آنها شدند در حاليكه متاع اين دنيا را به چنگ مى گرفتند و مى گفتند خدا مى بخشد و باز عملشان را تكرار مى كردند آيا از آنها پيمان گرفته نشد كه جز حق را به خدا نسبت ندهند. سراى آخرت براى تقوى پيشگان بهتر است ، چرا نمى انديشند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

72- بقره / 86.

73- اعراف / 169.

اين خصلت دنياطلبى در يهوديان زمان پيامبر هم مشهود بود؛ خدا به پيامبرش مى فرمايد:

 و لتجدنهم احرص الناس على حياة و من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنة ...(74) «اى پيامبر! يهود را حريص ترين مردم نسبت به زندگى مى يابى و از مشركان هم حريص ترند، هر يك از آنان دوست دارد كه خدا به او هزار سال عمر دهد...»

عده اى از كسانى هم كه به پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله ايمان آوردند، آنگونه كه شايسته است از پيامبر متابعت نكردند و ريشه آن دنيادوستى بود؛ اينكه آنها از رفتن در ميدان جنگ سر باز مى زدند ريشه اى جز دنيادوستى نداشت .

عده اى از مسلمانها، در وقتى كه پيامبر اسلام در مكه بود از او اجازه جنگ مى خواستند و پيامبر اسلام منع مى كرد، وقتى به مدينه آمدند و دستور جنگ رسيد به وحشت افتادند. قرآن در اين باره مى فرمايد:

 فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية و قالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب قل متاع الدنيا قليل و الاخرة خير لمن اتقى و لا تظلمون فتيلا.(75) «وقتى جنگ بر آنها واجب گرديد جمعى از آنان ترسشان از دشمن به اندازه ترس از خدا يا بيشتر بود. گفتند خدايا چرا جنگ را بر ما واجب كردى ، چرا ما را به مرگ طبيعى كه نزديك هم هست تاخير نينداختى.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

74- بقره / 96.

75- نساء/ 77.

بگو بهره دنيا اندك است و آخرت براى اهل تقوى بهتر است و در آنجا ذره اى به شما ستم نمى كنند.»

آيات فراوان ديگرى وجود دارد كه دلالت دارد بر اينكه دنياگرائى امتها را به گمراهى و بدبختى كشانيد. براى اطلاع بيشتر خواننده گرامى به باب 22 جلد 73 بحارالانوار ارجاع مى دهيم .

در روايات نيز، دنياگرائى ريشه بسيارى از مفاسد بحساب آمده است .

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: ان الدينار و الدرهم اهلكا من كان قبلكم و هما مهلكاكم .(76) «دينار و درهم انسانهاى پيش از شما را نابود كردند و شما را نيز نابود خواهند كرد.»

روشن است كه مقصود مذمت درهم و دينار (پول) نيست زيرا درهم و دينار براى رفع نيازمنديها لازم و مفيد است بلكه مقصود اين است كه پول دوستى ، كه مظهر دنياپرستى است در طول تاريخ معنويت را از صحنه زندگى كنار زده است.

علامه مجلسى رحمة الله در توضيح حديث فوق مى گويد: يعنى علاقه به اين دو و گذران عمر در بدست آوردنشان و نيز در بدست آوردن آنچه با اين دو حاصل مى شود، پيشينيان را هلاك كرد زيرا علاقه به اين دو، مانع حب خدا است و گذران عمر در تحصيل اين دو، مانع گذران عمر در طاعت خداست و دست يابى به اين دو اسباب بسيارى از گناهان را فراهم مى آورد و انسان را به اخلاق پست و اعمال بد مثل ستم ، حسادت ، كينه توزى ، دشمنى ، فخر، خودبزرگ بينى ، بخل و جلوگيرى از حقوق ديگران وادار مى كند و جدا شدن از اين دو،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

76- اصول كافى / ج 2 باب حب الدنيا ح 6.

هنگام مرگ ، موجب حسرت و پشيمانى مى شود و دوست داشتن ايندو در حال مرگ مانع دوست دارى ملاقات خدا مى شود و رها ساختن اين دو موجب راحتى در دنيا و سبك شدن حساب در قيامت است .(77)

على عليه السلام دنيادوستى را علت موضع گيرى هاى دشمنانش مى داند و درباره ناكثين ، مارقين و قاسطين مى فرمايد: فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت اخرى و قسط اخرون ، كانهم لم يسمعوا كلام الله حيث يقول : تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقين بلى والله لقد سمعوها و وعوها و لكنهم حليت الدنيا فى اعينهم وراقهم زبرجها(78) «آنگاه كه من به امر حكومت قيام نمودم ، طائفه اى پيمان شكست ، طائفه اى از بيعت بيرون رفت و طائفه اى از اطاعت خدا سر باز زدند. گويا آنها سخن خدا را شنيدند كه مى فرمايد: اين سراى آخرت را قرار مى دهيم براى كسانى كه در زمين اراده برترى جويى و فساد ندارند و نيك فرجامى براى تقواپيشگان است . به خدا قسم آن را شنيدند و به ذهن سپردند ولى دنيا خود را در چشمان آنها آراسته كرد و زينت هايش آنها را فريب داد.»

و نيز آن حضرت در بخشى از نامه اش به معاوية بن ابى سفيان مى فرمايد:

 و كيف انت صانع اذا تكشف عنك جلابيب ما انت فيه من دنيا قد تبهجت بزينتها و خدعت بلذتها، دعتك فاجبتها و قادتك فاتبعتها و امرتك فاطعتها(79)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

77- بحار الانوار ج 73 ص 23.

78- نهج البلاغه خطبه 3 ص 51.

79- نهج البلاغه نامه 10 ص 850.

«چه خواهى كرد آنگاه كه پرده هاى دنياى تو كنار رود؛ دنيائى كه با زينتش جلوه نمائى كرده و بوسيله لذتش خدعه كرده ، تو را فرا خوانده و تو پذيرفته اى ، تو را كشانده و تو دنبالش رفته اى و به تو فرمان داده و تو اطاعت كرده اى .»

و نيز آن حضرت در ضمن نامه اش به معاويه مى نويسد: فعدوت على طلب الدنيا بتاءويل القرآن «تو به جهت دنياطلبى به تاءويل قرآن شتافتى .»(80)

و هم آن حضرت در فرازى از نامه انسان ساز خود به فرزند عزيزش ‍ مى فرمايد:

 و اياك ان تغتر بما ترى من اخلاد اهل الدنيا اليها.... سلكت بهم الدنيا طريق العمى و اخذت بابصارهم عن منار الهدى فتاهوا فى حيرتها و غرقوا فى نعمتها و اتخذوها ربا فلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ماوراءها.(81) «مبادا از چسبيدن اهل دنيا به آن فريب خورى ... دنيا آنها را به راه كورى برده و چشمانشان را از نورگاه هاى هدايت گرفته ، آنها سرگردان دنيا و در نعمتهايش غرق گشته اند.»

و نيز آن حضرت در اينكه دنياطلبى سد راه هدايت است مى فرمايد:

 ايها الناس لا تستوحشوا فى طريق الهدى لقلة اهله فان الناس قد اجتمعوا على مائدة شبعها قصير و جوعها طويل .(82) «اى مردم به خاطر اندك بودن اهل هدايت ، از آن راه وحشت نكنيد. به راستى مردم بر سفره اى گرد آمده اند كه سيريش اندك و گرسنگيش طولانى است .»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

80- نهج البلاغه نامه 55 ص 1308.

81- نهج البلاغه ، نامه 31 ص 926 927.

82- نهج البلاغه خطبه 192 ص 649.

و در سرزنش كسانى كه به حب دنيا گرفتار شده و براى فرار از جنگ با ستمگران زمان ، بهانه جوئى مى كردند فرياد مى زند: اف لكم لقد سئمت عتابكم ارضيتم بالحياة الدنيا من الاخرة عوضا.(83) «اف بر شما، از سرزنش شما خسته شدم . آيا به جاى زندگى آخرت به زندگى دنيا خرسند گشته ايد.»

به عقيده ما، اگر مسلمانان صدر اسلام سفارش پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله را عملى مى كردند و به جاى ديگران ، حاكميت على عليه السلام را مى پذيرفتند، الآن وضع جامعه انسانى به گونه ديگر بود. دنياطلبى و ديگر عوامل دست به هم داده و آن بزرگ مرد تاريخ بشريت را خانه نشين كرد؛ پس از آنكه سه دهه خسارت بار، بر اسلام گذشت سراغ على را گرفتند و آن حضرت براى مدت كوتاهى به حاكميت رسيد اما دنياگرائى با شيوه هاى گوناگون حكومت نوپاى آن بزرگوار را از پاى درآورد و بشريت را از چشيدن طعم شيرين عدالت و معنويت محروم ساخت . روى اين حساب على عليه السلام پيوسته ، مردم را از دنياگرائى برحذر مى داشتند.

امام صادق عليه السلام درباره پى آمد دنيادوستى مى فرمايد:

 راءس كل خطيئة حب الدنيا(84) «دنيادوستى منشاء هر خطائى است .»

# هواى نفس

يكى از شعبه هاى دنيادوستى و دنياخواهى ، پيروى از خواست هاى نفس ‍ است . انبيا با برهان و نشانه هاى روشن مردم را به راه حق دعوت كردند اما پذيرفتن اين خود انگيزه اى بر رد دعوت پيامبران است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

83- نهج البلاغه خ 34 ص 113.

84- اصول كافى خ 2 ص 315.

قرآن كريم كسانى را كه دعوت موسى و عيسى عليهماالسلام را نپذيرفتند سرزنش مى كند و سبب عدم پذيرش را هواهاى نفسانى معرفى مى كند و مى فرمايد:

 و لقد اتينا موسى الكتاب و قفينا من بعده بالرسل و اتيناه عيسى بن مريم البينات و ايدناه بروح القدس افكلما جاءكم رسول بما لاتهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتم و فريقا تقتلون .(85) «ما به موسى كتاب داديم و در پى او رسولانى فرستاديم و به عيسى بن مريم براهين روشن گر عطا كرديم و او را با روح القدس تاييد كرديم ، چرا هر گاه رسولى آنچه را كه خلاف ميل شما است مى آورد، استكبار مى كنيد؛ جمعى را تكذيب مى كنيد و جمعى را مى كشيد.»

همچنين درباره يهوديان و مسيحيانى كه با پيامبر اكرم به جدال مى پرداختند مى فرمايد: و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم مالك من الله من ولى و لا نصير(86) «يهود و نصارى از تو خشنود نمى گردند تا پيرو دين آنها گردى ، بگو تنها هدايت ، هدايت الهى است . اگر پس از علم ، از ميل هاى آنها پيروى كنى از ناحيه خدا ياورى براى تو نخواهد بود.

چنانكه آيه كريمه تصريح دارد، ميلها و خواست هاى نفس ، انگيزه اصلى يهود و نصارى در عدم سازش با پيامبر اسلام بود. آنها نشانه هاى پيامبر خاتم را در تورات و انجيل خوانده بودند و بر آن حضرت تطبيق مى كردند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

85- بقره / 87.

86- بقره / 120.

ولى حق را پنهان مى كردند و به اين شناخت ، اعتراف نمى كردند. قرآن مى فرمايد: الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون الحق و هم يعلمون (87) «كسانى كه به آنها كتاب داديم ، (يهود و نصارى) پيامبر اسلام را همانند فرزندان خود مى شناسند و گروهى از آنان ، با علم به حقيقت ، آن را پوشيده مى دارند.»

تشبيه ، بسيار شيوا و دلنشين است ؛ فرزندش از اوست و هيچ ترديدى به خود راه نمى دهد، اهل كتاب هم مى دانستند كه محمد صلى الله عليه و آله فرستاده خداست ولى هواهاى نفسانى بر آنها غلبه كرد و خود را به زيان جبران ناپذير گرفتار كردند و ميلياردها انسان را از آن زمان تاكنون به دنبال خود كشاندند. رمز اينكه قرآن كريم آنها را به شدت مورد لعن قرار مى دهد و لعنت خدا و ملائكه و همه انسانها را به آنها بر مى گرداند همين است .(88) يعنى آنها عالمى را بعد از خود به انحراف و دورى از حقيقت رهسپار كردند، پس در جرم آنها شريكند.

همه انسانها طبق سرشت خود، خدا آشنا هستند ولى در مصداق آن و راه رسيدن به او گرفتار اشتباه مى شوند. انبيا آمدند تا خداى حقيقى را به مردم متذكر شوند و راه شناخت و اطاعت از او را به آنها بياموزند و خود در مقام عمل الگو و مجرى باشند. آنها در اين راه ، محور دعوت خود را معاد قرار دادند زيرا اعتقاد به معاد از طريق وحى ، در تمام شئون حيات آدمى اثر مى گذارد. كسانى كه اين دعوت را نمى پذيرند، استدلال منطقى ندارند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

87- بقره / 164.

88- آل عمران / 74.

ريشه انكار جمع كثيرى از آنان هواى نفس و خواست دل است زيرا پذيرش قيامت ، از راه وحى، التزام عملى مى خواهد و آزادى عمل را از انسان مى گيرد.

قرآن كريم ، اين حقيقت را در آيات زيادى ذكر مى كند كه ما برخى را يادآور مى شويم :

1. بل يريد الانسان ليفجر امامه يسئل ايان يوم القيامة .(89) «بلكه انسان براى اينكه مى خواهد پيش روى خود را باز ببيند مى پرسد قيامت كى برپا مى شود.»

2. ويل يومئذ للمكذبين الذين يكذبون بيوم الدين و ما يكذب به الا كل معتد اثيم .(90) «در آن روز، بدا به حال تكذيب كنندگان ، كسانى كه روز جزا را دروغ مى پندارند و آن را جز انسان گنه كار دروغ نمى داند.»

3. ان الساعة آتية اكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى فلا يصدنك عنها من لا يؤ من بها و اتبع هواه فتردى .(91) «به راستى قيامت آمدنش حتمى است و من مى خواهم آن را پنهان كنم تا هر كس به آنچه مى كند جزا داده شود پس آن كس كه به قيامت ايمان نمى آورد و از ميل خود پيروى مى كند تو را از آن باز ندارد كه مبادا هلاك شوى .»

على عليه السلام هم بزرگ ترين مانع حق گرائى را هواى نفس مى داند و در اين باره به مردم چنين هشدار مى دهد: ايها الناس ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان اتباع الهوى و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

89- قيامت / 5 6.

90- مطففين / 10 12.

91- طه / 16 17.

طول الامل فاما اتباع الهوى فيصد عن الحق و اما طول الامل فينسى الاخرة .(92) «براستى ترس آورترين چيزى كه بر شما مى ترسم دو چيز است : پيروى از هواى نفس و درازى آرزو پيروى از هوا، انسان را از حق باز مى دارد و آرزوى دراز آخرت را به فراموشى مى سپارد.» و هم آن حضرت مى فرمايد: انما بدء وقوع الفتن اهواء، تتبع .(93) «آغاز به وجود آمدن فتنه ها پيروى از هواها و ميلها است .»

# حسادت

حسادت يكى از ريشه هاى دين گريزى است كه مى توان آن را از شعبه هاى دنيادوستى بشمار آورد، چنانكه يكى از انگيزه هاى انكار ولايت جانشينان بر حق پيامبر اكرم حسد ورزى است .

يهود، قبل از بعثت پيامبر اسلام ، سيادت اجتماعى آينده خود را در سايه پيامبر اسلام ، مطرح مى كردند و به كفار مى گفتند كه در آينده نزديك ما با قبول پيامبرى خاتم ، بر شما از نظر سياسى و اجتماعى سلطه پيدا مى كنيم . همين كه پيامبر، مبعوث گشت ، از پذيرش دعوت آن حضرت دريغ كردند و حسادت در اين عدم پذيرش نقش به سزائى داشت :

قرآن كريم در اين باره مى فرمايد: و لما جاءهم كتاب من عندالله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فبائوا بغضب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

92- نهج البلاغه خ 42 ص 127.

93- نهج البلاغه خ 50 ص 137.

على غضب و للكافرين عذاب مهين .(94) «وقتى كتاب خدا كه تصديق كننده تورات بود، آمد در حاليكه اينها از پيش ، غلبه خود بر كافران را مطرح مى كردند، وقتى آن كس كه او را مى شناختند، بسويشان آمد به آن كفر ورزيدند كه لعنت خدا بر كافران . چه بد معامله اى با خود كردند كه از روى حسد، به نازل شده از طرف خدا كافر شدند و گرفتار خشم مضاعف از ناحيه خدا شدند و براى كافران عذابى اهانت بار است .»

و نيز مى فرمايد: ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و اتيناهم ملكا عظيما.(95) «بلكه بر مردم به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا كرده حسد مى ورزند. ما به آل ابراهيم هم كتاب ، حكمت و ملك بزرگ داديم .»

امام دهم عليه السلام در بيان تاريخ پيامبر بزرگوار مى فرمايد: پيامبر در حاليكه هفت ساله بود، بگونه اى به كمالات آراسته بود كه نظيرش در اطفال قريش پيدا نمى شد. وقتى گروهى از يهوديان شام وارد مكه شدند به چهره محمد صلى الله عليه و آله نظر افكندند و او را با آن ويژگيها يافتند به يكديگر گفتند به خدا قسم اين ، همان محمد است كه در آخرالزمان مى آيد و دولت را از يهود و ساير اهل اديان مى گيرد و بر آنها غالب مى گردد. اينها، محمد را در كتاب خود، پيامبرى امى باكرامت و راستگو يافتند ولى حسادت آنها را به كتمان وا داشت .(96)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

94- بقره / 89 90.

95- نساء / 54.

96- بحار الانوار ج 17 ص 311.

حسادت نسبت به پيامبران به يهود اختصاص نداشت : هر پيغمبرى كه مبعوث مى شد، بزرگان طائف ، كه مشكل اصلى بودند با انگيزه هاى مختلف از جمله حسادت ، در برابرش سينه سپر مى كردند. قرآن كريم مى فرمايد: و اذا جاءتهم آية قالوا لن نؤ من حتى نوتى مثل ما اوتى رسل الله الله اعلم حيث يجعل رسالته...(97) «هرگاه نشانه اى بسوى بزرگان مجرمين مى آيد گويند تا مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شده به ما عطا نگردد، ايمان نمى آوريم (بگو) خدا بهتر مى داند رسالتش را در كجا قرار دهد...»

حسادت ، اين جمعيت را وادار مى كرد كه بگويند پيامبران بشرند، شما هم بشريد. شما چه چيز كمتر داريد كه آنها بر شما آقائى و سرورى كنند. روى اين حساب ، امام صادق عليه السلام در ضمن مواعظ مفصلش ‍ مى فرمايد: و اياكم ان يحسد بعضكم بعضا فان الكفر اصله الحسد.(98) «مبادا برخى از شما نسبت به ديگرى حسودى كند زيرا ريشه كفر هم حسادت است .»

يكى از مصائب بسيار بزرگ كه بر بشريت وارد آمد كه قابل جبران هم نيست، كنار زدن جانشينان بر حق پيامبر خاتم است . اگر آن برگزيدگان الهى بر جايگاه خود، تكيه مى زدند وضع جامعه انسانى اكنون به گونه اى ديگر بود. از جمله اسبابى كه مخالفان را بر ستمگرى واداشت ، حسادت نسبت به اهل بيت بود. على عليه السلام در اين مقام مى فرمايد:

 والله ما تنقم منا قريش الا ان الله اختارنا عليهم فادخلناهم فى حيزنا.(99) «به خدا سوگند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

97- انعام / 124.

98- بحار الانوار / ج 78 ص 217.

99- نهج البلاغه دكتر صبحى صالح خ 33 ص 77.

قريش از ما انتقام نمى گيرد مگر به اين جهت كه خدا ما را بر آنها برگزيد پس ما بوديم كه آنها را در جايگاهى كه حق بود، وارد كرديم .» و نيز امام صادق عليه السلام در ضمن بيان عداوت به آل محمد مى فرمايد: والذى منعهم من طلب العلم منا العداوة و الحسد لنا...(100) «آنچه مخالفان را از مراجعه به ما براى دريافت دانش ، باز داشت دشمنى و حسادت نسبت به ما بود.»

# 3- بى نيازپندارى

يكى ديگر از اسباب انكار دين و كج روى انسان استغنا و بى نياز دانستن خود است . طبيعت بشر، به گونه اى است كه وقتى خود را در آسايش و رفاه ببيند، وابستگى خويش به اسباب غيرمادى را فراموش مى كند؛ تصور مى كند علل و اسباب همان است كه با حواس خود درك مى كند و از خالق و ناظم حوادث غافل مى شود. انسان وقتى خود را بى نياز پنداشت خوديت و خودخواهى او بروز مى كند و همه نعمتها را به خود نسبت مى دهد و ضعفها و نقصهايش ، از نظرش محو مى شود.

قرآن كريم با بيانى كوتاه و جالب اين خصلت آدمى را ذكر مى كند ابتدا، يادآور مى شود كه خدا انسان را از خون بسته آفريد و او هيچ نمى دانست و خدا او را تعليم داد، سپس مى فرمايد همين انسان كه علقه بود و هيچ نمى دانست وقتى خود را بى نياز ببيند راه طغيان در پيش مى گيرد؛ كلا ان الانسان ليطغى ان راه استغنى .(101)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

100- بحار الانوار ج 13 ص 305.

101- علق / 6 7.

و نيز قرآن كريم در اين باره مى فرمايد: و ما ارسلنا فى قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون و قالوا نحن اكثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبين قل ان ربى يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر ولكن اكثر الناس ‍ لايعلمون.(102) «در هيچ آبادى پيغمبرى نفرستاديم مگر اينكه ثروتمندان گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده ايد كافريم . و گفتند ما مال و فرزند بيشتر داريم و هرگز عذاب نخواهيم شد. به آنها بگو خداى من است كه روزى را براى هر كس بخواهد وسعت مى بخشد و براى هر كس بخواهد تنگ مى كند ولى بيشتر مردم درك نمى كنند.»

چنانچه پيداست ، ثروت و فرزند دو سرمايه اى بود كه آنها به رخ انبيا مى كشيدند و با داشتن آن دو احساس بى نيازى مى كردند و دعوت انبيا را نمى پذيرفتند.

نيز در بيان حال اقوام گذشته ، بدون ذكر نام ، مى فرمايد:

 افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبه الذين من قبلهم كانوا اكثر منهم و اشد قوة و اثارا فى الارض فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون فلما جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما كانوا به يستهزءون .(103) «آيا در زمين سير نكردند كه بنگرند سرانجام پيشينيان چه شد، با اينكه بيشتر از اينها بودند و قدرت و آثار بيشترى هم داشتند ولى دست آوردهايشان آنها را بى نياز نكرد. آنگاه كه رسولانشان با دلائل روشن به سويشان آمدند به علم خويش، شادمان گشتند و آن عذابى كه مسخره مى كردند، آنها را در بر گرفت.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

102- سباء / 34 36.

103- غافر / 81 82.

در اين زمينه ، قرآن كريم به بيان كلى اكتفا نكرده و براى ملموس شدن مطلب ، حال برخى امتها را بازگو نموده است ؛ در بيان حال فرعون و اعوان و انصار او و خستگى و رنج موسى از آنان مى فرمايد: و قال موسى ربنا انك اتيت فرعون و ملاه زينة و اموالا فى الحياة الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمش على اموالهم و اشدد على قلوبهم فلا يؤ منوا حتى يروا العذاب الاليم .(104) «موسى عرض كرد، خدايا تو به فرعون و اطرافيان بانفوذش در زندگى دنيا زينت و اموال دادى تا بتوانند مردم را از راهت گمراه كنند. خدايا اموالشان را نابود گردان و دلهايشان را به گونه اى سخت كن كه تا عذاب دردناك را نبينند، ايمان نياورند.

قدرت و ثروت فرعون سبب شد كه او خود را بى نياز بپندارد و حقيقت را نپذيرد. همين ويژگى را قرآن كريم براى قارون ذكر مى كند؛ قارون از قوم موسى بود كه خدا براى امتحان ، ثروت انبوهى در اختيار او گذاشت بگونه اى كه چند نفر انسان قوى را كليددار قرار داده بود. اين ثروت او را شادمان كرد و راه طغيان و ستم گرى در پيش گرفت . وقتى قومش به او تذكر مى دادند كه دست از فساد بردار و بى راهه نرو، جواب مى داد: من اين مال را با دانش خود به دست آورده ام . انسان هاى دنيا طلب و ظاهربين هم آرزوى موقعيت او را مى كشيدند در حاليكه عالمان ، به برتر از آن مى انديشيدند.(105) ثروت و قدرت نقش اساسى در بى نياز پندارى ايفا مى كنند و روى اين حساب طبقه اشراف در هر زمان در رديف اول دشمنان دين خدا و طبقه محروم ،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

104- يونس / 88.

105- قصص مضمون آيات 76 80.

در رديف اول پيروان انبيا بوده اند. و باز روى اين حساب است كه نوع انسان ، هنگام شدت و سختى خدا را مى خواند و هنگامى كه حالتش عوض شد، موقعيت پيشين و پريشانى خود را فراموش مى كند؛ وقتى كه گرفتار مى شود به نياز خود پى مى برد و طبيعت او كنار مى رود و فطرت بروز مى كند و به عبارت ديگر آنچه سد ظهور فطرت بود كنار مى رود اما همين كه گرفتارى جاى خود را به آرامش ‍ و آسايش داد، انسان حقيقت خود را كه عين فقر و نياز و وابستگى است از ياد مى برد.

قرآن كريم براى تربيت نمودن انسان ، اين ويژگى او را در آيات زيادى بيان كرده كه ما برخى را ياد آور مى شويم :

1. و اذا مس الناس ضر دعوا ربهم منيبين اليه ثم اذا اذاقهم منه رحمة اذا فريق منهم بربهم يشركون ليكفروا بما اتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون .(106) «هرگاه رنج و گرفتارى به مردم رسد با انابه پروردگارشان را مى خوانند اما پس از آنكه رحمتى به آنها چشانيد گروهى از آنها به خدايشان شرك مى ورزند و در نتيجه به آنچه به آنها داده ايم كفر مى ورزند. پس بهره گيريد كه به زودى خواهيد دانست .»

2. و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منيبا اليه ثم اذا خوله نعمة منه نسى ما كان يدعوا اليه من قبل و جعل الله اندادا ليضل عن سبيله قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار.(107)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

106- روم . 33 34.

107- زمر/ 8.

«هرگاه رنجى به انسان رسد با انابه پروردگارش را مى خواند و وقتى پس از آن ، نعمتى به او عطا كند آن كس را كه از پيش مى خواند فراموش مى كند و براى خدا مثل قرار مى دهد و در نتيجه خلق خدا را از راه او گمراه مى سازد بگو در مدت اندك ، از كفرت بهرگير، تو از همراهان آتشى .»

3. فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوتيته على علم بل هى فتنة ولكن اكثرهم لا يعلمون .(108) «وقتى به انسان رنج و گرفتارى مى رسد ما را مى خواند و آنگاه كه بعد از آن ، نعمتى از خود به او عطا مى كنيم گويد با علم خود آن را بدست آورده ام بلكه اين نعمت آزمايشى است ولى بيشتر مردم نمى دانند.»

4. و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما كشفنا عنه ضره مر كان لم يدعنا الى ضر مسه كذالك زين للمسرفين ما كانوا يعملون .(109) «هرگاه به انسان زيان مى رسد در حال خفتن و نشستن و ايستادن ما را مى خواند و آنگاه كه زيانش را برطرف كرديم چنان مى گذرد كه گويا ما را براى رفع زيان نخوانده است . اين گونه اعمال اسراف كاران بر ايشان زينت داده شده است .»

5. هو الذى يسيركم فى البر و البحر حتى اذا كنتم فى الفلك و جرين بهم بريح طيبة و فرحوا بها جاءتها ريح عاصف و جاءهم الموج من كل مكان و ظنوا انهم احيط بهم دعوا الله مخلصين له الدين لئن انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين فلما انجاهم اذا هم يبغون

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

108- زمر/ 49.

109- يونس / 12.

فى الارض بغير الحق يا ايها الناس انما بغيكم على انفسكم متاع الحياة الدنيا ثم الينا مرجعكم فننبئكم بما كنتم تعملون.(110) «او خدائى است كه شما را در خشكى و دريا سير مى دهد تا آنگاه كه در كشتى نشينيد و باد ملايمى كشتى را به حركت در مى آورد و شما شادمان مى شويد كه ناگهان باد تندى مى وزد و موج از هر طرف سوى به كشتى نشسته گان بيايد و گمان برند كه محاصره شده اند. در اين هنگام كه دين را براى خدا مى دانند، خدا را با اخلاص مى خوانند كه اگر ما را از خطر نجات دهى از شاكران خواهيم شد. آنگاه كه خدا آنها را نجات داد به ناحق در زمين ، ستمگرى كنند. اى مردم بطور مسلم ستم شما بر خود شما است اينها كالاى دنيا است ، سپس ‍ بازگشت شما به سوى ماست كه شما را از عمل كردتان با خبر خواهيم كرد.»

مفاد آيات ياد شده اين است كه نوع انسان هنگام گرفتارى خدا را مى خواند. و به فطرت رجوع مى كند و هنگام آسايش آن را فراموش ‍ مى كند. و علتش اين است كه در اين هنگام نيازى به مبداء هستى احساس ‍ نمى كند.

على عليه السلام در مقام موعظه به شخصى ، فرمود:

 لا تكن ممن ....ان اصابه بلاء دعا مضطرا و ان ناله رخاء اعرض ‍ مغترا.(111) «از كسانى مباش كه اگر بلائى به او رسد در حال اضطرار خدا را مى خواند و اگر آسايشى به او رسد با حالت غرور روى گردان مى شود.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

110- يونس / 22 23.

111- نهج البلاغه كلمات قصار شماره 142.

# 4- بيماردلى

يكى از ريشه هاى دين گريزى و پايبند نبودن به دستورات الهى ، بيمار دلى است . از نظر قرآن كريم ، كسى كه دين حق را نمى پذيرد يا به دستوراتش ‍ عمل نمى كند، بيمار دل ، سخت دل و مرده دل است . صدا هر چند قوى باشد به گوش مرده يا كر نمى رسد و نور خورشيد را انسان نابينا درك نمى كند، كسى هم كه دلش مرده يا مريض و سخت گشته ، صداى مناديان حقيقت را نمى شنود. انبيا با معجزات ، كرامات و برنامه هاى خرد پسند آمدند و بدون اجر و مزد شبانه روز تلاش كردند اما دلهاى مرده ، سخت و مريض نپذيرفتند.

اين حقيقتى است كه در آيات فراوانى بيان شده كه ما چند آيه را به عنوان نمونه ذكر مى كنيم :

1. و ان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت ان تبتغى نفقا فى الارض ‍ او سلما فى السماء فتاءتيهم باية و لو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين انما يستجيب الذين يسمعون و الموتى يبعثهم الله ثم اليه يرجعون .(112) «گرچه روگردانى آنها بر تو سنگين است ؛ اگر مى توانستى با شكافتن زمين يا صعود در آسمان آيه اى بياورى ، اين كار را مى كردى . اگر خدا مى خواست همه را هدايت مى كرد پس تو در زمره نادانها مباش . مسلما كسانى كه مى شنوند، جواب مى دهند اما مردگان را خدا مبعوث مى كند سپس به سويش برمى گرداند.»

مفاد آيات ذكر شده اين است كه آيات و معجزات پيامبر اسلام در عده كثيرى از مردم اثر نكرد و آنها از دين حق ، گريزان بودند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

112- انعام / 35 36.

روگردان شدن آنها از دين خدا، بر پيامبر اكرم سخت بود، آن حضرت تلاش مى كرد كه هر طور شده ، آنها ايمان بياورند. خداوند او را تسلى مى دهد كه براى ايمان اختيارى اين مردم ، آنچه تو آوردى كفايت مى كند. مشكل ، از ناحيه تو نيست بلكه به آنها بر مى گردد؛ آنها به منزله مرده اند كه در دنيا صدائى نمى شنوند و بعد از زنده شدن براى حساب شنوا مى شنوند. پس سبب حق گريزى مرده دلى است و هركس بى راهه مى رود مرده دل است .

2. فتوكل على الله انك على الحق المبين انك لاتسمع الموتى و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين و ما انت بهادى العمى عن ضلالتهم ان تسمع الا من يؤ من باياتنا فهم مسلمون .(113) «پيامبر! بر خدا توكل كن كه تو بر حقى ، حقانيتى كه بر همه آشكار است . تو نمى دانى مردگان را سخت شنو كنى و نمى توانى صدا را به گوش كرانى كه پشت كرده اند برسانى و نمى توانى كوران را از گمراهيشان راهنما باشى . تو تنها مى توانى كسانى را كه به آيات ما ايمان مى آورند و در برابر حق تسليمند، سخن شنو كنى .»

خلاصه پيام اين آيات اين است كه خدا به پيامبر عزيزش دلدارى مى دهد كه تو، تمام تكيه ات بر خدا باشد. محزون و مضطرب نباش زيرا راه تو حق است . كسانى كه دين تو را نمى پذيرند و از تو اطاعت نمى كنند كر، كور و دل مرده اند. از انسان نابينا، انتظار مستقيم رفتن نيست و از انسان مرده توقع شنيدن نيست . پس مشكل دين گريزى اين مردم به روشن نبودن راه دين و نقص آن برنمى گردد بلكه به مرده دلى و كوردلى آنان برمى گردد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

113- نمل / 79 81 آيات 80 81 در سوره روم آيه 52 53 بعينه تكرار شده است .

تنها كسى كه زمينه ايمان و تسليم در او باشد دعوت تو را لبيك مى گويد.

3. و ما يستوى الاعمى و البصير و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما يستوى الاحياء و لا الاموات ان الله يسمع من يشاء و ما انت بمسمع من فى القبور.(114) «هرگز كور و بينا برابر نيستند چنانكه تاريكى با نور و سايه با حرارت برابر نيستند و نيز مردگان با زندگان برابر نيستند. خدا هر كه را بخواهد شنواى حق قرار مى دهد و تو هرگز نتوانى آدمهاى خفته در قبر را شنوا سازى.»

اين آيات هم مشابه آياتى است كه پيش تر ذكر كرديم . در اين چند آيه ، مؤ من و پذيرنده دين خدا به بينا، نور، حرارت و زنده تشبيه شده در حالى كه كافر و انسان حق گريز به كور، تاريكيها، سايه و مرده تشبيه شده است . منكر دين دلش مرده و كور است و اين كورى و مرده دلى سبب دورى از حق شده است .

4. و ما علمناه الشعر و ما ينبغى له ان هو الا ذكر و قرآن مبين لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين .(115) «ما به او شعر نياموختيم و شعر شايسته او نيست . آنچه بر او نازل كرديم ذكر و قرآنى آشكار است تا كسى را كه زنده است بيم دهد و عذاب بر كافران حتم گردد.»

با اينكه قرآن بيان واقعيت به بهترين وجه است اما كافر حيات ندارد تا قرآن در او اثر كند. قرآن انسانهاى زنده دل را انذار مى كند و حجت را بر مرده دلان تمام مى كند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

114- فاطر / 19 22.

115- يس / 69 70.

5. افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو اعمى انما يتذكر اولوا الالباب .(116) «آيا آن كس كه مى داند آنچه از جانب خدا بر تو نازل گشته حق است مانند فرد نابينا است ؟»

طبق آيه كريمه ، انسانى كه حقانيت دين و دستورات آن را نمى فهمد كور است و نيز كسى كه ميان كوردل و حق شناس فرق نمى بيند بى خرد است و خردمند تنها كسى است كه افراد حق شناس را از كوردلان تشخيص ‍ مى دهد و مى يابد كه انسان گريزدين ، درك باطنى ندارد.

6. من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخرة اعمى و اضل سبيلا.(117) «كسى كه در اين دنيا كور باشد، در آخرت كورتر و گمراه تر است .»

مقصود از كورى ، كوردلى است يعنى كسانى كه در دنيا كوردلى ، آنها را از حق باز داشته در آخرت هم دستشان از مغفرت و رحمت حق كوتاه است و راه نجاتى ندارند.

7. افلم يسيروا فى الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها او ذان يسمعون بها فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور.(118) «آيا در زمين سفر نكرده اند تا (با مشاهده آباديهاى ويران ، و انسانهاى هلاك شده) دلهاى انديشمند يا گوشهاى شنوا پيدا كنند. به راستى دلهاى درون سينه ها كورند نه چشمها.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

116- رعد/ 19.

117- اسراء/ 72.

118- حج / 72.

آيه كريمه ، ضمن اينكه سبب عبرت نگرفتن از احوال پيشينيان را كوردلى مى داند، تفسيرى براى آيات گذشته است . آيه فوق ، تصريح دارد كه مقصود از كورى ، كوردلى است .

8. هو الذى انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ....(119) «خدا همان كس است كه بر تو آن كتاب را فرستاد كه قسمتى از آن كتاب را آيات محكم تشكيل مى دهد كه آن آيات ، مادر كتابند و قسمتى ، آيات متشابه است . كسانى كه در دلهايشان انحراف است از آيات متشابه پيروى مى كنند.»

در تفسير محكم و متشابه چند نظر وجود دارد؛ نظر صحيح اين است كه آيات محكم ، آياتى هستند كه معناى آن را بدون مراجعه به آيات ديگر مى فهميم و براى فهم آيات متشابه به آنها رجوع مى كنيم و آيات متشابه آياتى هستند كه براى فهم مقصود، آيات ديگر نقش دارند مثل آيه الرحمن على العرش استوى كه با توجه به آيه ليس كمثله شى ء مى فهميم كه مقصود از عرش و استوى جسم نيست .

كسانى كه مستقيما به سراغ متشابه مى روند دلهايشان منحرف است و اين انحراف سبب كج روى آنان است .

9. در تعدادى از آيات قرآن كريم از انسانهاى سست ايمان و منافق به فى قلوبهم مرض ياد شده است . كارهاى ناروائى به افراد بيماردل نسبت مى دهد كه مى فهماند، بيماردلى آنان موجب اين قبيل كارها است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

119- آل عمران / 7.

آيات ذيل از اين قبيل است :

 فتردى الذين فى قلوبهم مرض يسارعون فيهم يقولون نخشى ان تصيبنا دائرة....(120) «بيماردلانى را مى بينى كه با سرعت به ميان يهود و نصارا مى روند. مى گويند: مى ترسيم آسيبى به ما رسد....»

خداى تعالى مسلمانان را از دوستى و انس و الفت با يهود و نصارى و فرمانبرى از آنان نهى مى كند، زيرا معاشرت و رابطه صميمى با آنان ، موجب مى شود كه مسلمانان از خلق و خوى اين طائفه اثر بپذيرند و از سعادت دور شوند. عده اى كه قرآن كريم آنان را بيماردل معرفى مى كند، بى توجه به دستور خدا، با آنان رابطه محبت آميز برقرار مى كردند، و نزد پيامبر عذر مى آوردند كه دوستى ما به جهت رفع خطر است . سبب اين رفتار ناروا، بيماردلى اين جمعيت بود.

و اذ يقول المنافقون والذين فى قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا...(121) «و در اين هنگام منافقان و بيماردلان مى گفتند خدا و رسولش ما را جز فريب وعده نداده اند.»

مقصود از بيماردلان يا همان منافقانند يا سست ايمانها، در هر صورت آيه شريفه مى فهماند كه بيماردلى آنان را به اين سخن كفرآميز وامى داشت .

آيات 20 از سوره محمد، 31 از سوره مدثر 10 از سوره بقره از اين قبيل است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

120- مائده / 52.

121- احزاب / 12.

10. و اذا قالوا الهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم .(122) «يادكن وقتى را كه گفتند خدايا اگر اين قرآن (يا ولايت على عليه السلام) حق است و از جانب تو است ، از آسمان بر ما سنگ ببار يا عذابى دردناك براى ما بياور.»

بيماردلى در اين جمعيت به اندازه اى شديد بود كه حاضر شدند كه به عذاب گرفتار شوند ولى حق را نپذيرند. پيام دين خدا جز عبوديت ، صداقت ، ايثار، عفت و حيا، شرافت و كرامت براى انسان نيست با اين حال آنها عذاب را بر آن ترجيح مى دادند.

# كبر

كبر از شاخه هاى مهم بيماردلى است . كبر مرضى است كه آثار سوء آن دامن فرد و اجتماع را مى گيرد. متكبر، خود را منزوى و تنها مى كند و جامعه را به اسارت و بردگى وامى دارد. درباره پيامدهاى كبر، روايات ، فراوان است و پرداختن به آن در اينجا مناسب نيست . آنچه در اينجا بيانش لازم است ، اين است كه اثبات كنيم كه كبر از سرچشمه هاى انكار دعوت پيامبران خدا است .

قرآن كريم در بيان اين حقيقت ، از اولين كافر يعنى ابليس ، شروع مى كند: سبب اينكه ابليس دعوت خدا را نپذيرفت اين بود كه خود را برتر از آدم مى دانست . جنس او از آتش و جنس آدم از خاك بود و به نظر او آتش بهتر از خاك است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

122- انفال / 32.

سرگذشت سركشى و استكبار ابليس در چند جاى قرآن تكرار شده كه ما به ذكر يك مورد اكتفا مى كنيم : اذ قال ربك للملائكة انى خالق بشرا من طين فاذا سويته و نفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس استكبر و كان من الكافرين قال يا ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدى استكبرت ام كنت من العالين قال انا خير منه خلقتنى من نار و خلقته من طين قال فاخرج منها فانك رجيم .(123) «يادكن وقتى را كه خدايت به فرشتگان گفت مى خواهم انسانى از گل بيافرينم . وقتى كه آن را درست كردم و از روحم در او دميدم در مقابلش ‍ سجده كنيد. همه فرشتگان ، جز ابليس به سجده افتادند. ابليس تكبر كرد و در زمره كافران گشت . خدا فرمود: چرا در مقابل آنچه با دستهايم آفريدم سجده نكردى . خود را بزرگ دانستى يا بزرگ بودى . ابليس گفت من از او برترم مرا از آتش و او را از گل آفريدى . خدا فرمود از رحمتم بيرون شو كه تو رانده شده اى .»

ابليس ، بعد از گمراهى ، موفق شد جمع كثيرى از انسانها را به وسيله اين خصلت به جهنم ببرد.

نوح پيامبر دعوتش را شروع كرد ولى مردم استكبار كردند يعنى خود را برتر از پيامبر خدا و آئين خود را برتر از آئين او پنداشتند. نوح از دعوت شبانه روزى خود خسته شد و عرض كرد: رب انى دعوت قومى ليلا و نهارا فلم يزدهم دعائى الا فرارا و انى كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فى اذانهم و استغشوا ثيابهم و اصروا و استكبروا استكبارا.(124)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

123- ص / 71 77.

124- نوح / 5 7.

«پروردگارا! قوم خود را شبانه روز فرا خواندم ولى دعوت من جز بر فرار آنها نيفزود و هرگاه آنها را مى خوانم تا گناهشان را به پوشى انگشتان خود را در گوشها نهاده و لباسشان را بر خود پيچيده و بر استكبار خود پافشارى مى كنند.»

فرعونيان حقانيت موسى را دريافتند ولى خود را برتر يافتند و به گردن كشى پرداختند قرآن درباره آنها مى فرمايد: و استكبر هو و جنوده فى الارض بغير الحق و ظنوا انهم الينا لايرجعون .(125) «او با لشكرش در زمين بدون استحقاق استكبار كردند و گمان كردند كه به سوى ما باز نمى گردند.»

نيز قرآن درباره اين جمعيت مى فرمايد:

 فلما جاءتهم اياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين .(126) «وقتى آيات ما براى آنها آمد و آن را مشاهده كردند گفتند اين سحرى آشكار است و در حاليكه به آن يقين داشتند از روى ستمگرى و برترى طلبى آن را انكار كردند، بنگر سرانجام فسادكنندگان چگونه است .»

با اينكه معارف دين و برنامه آن ، شفابخش ، بهجت زا و آرامش آور است اما افراد فراوانى از آن زيان ديده اند. قرآن براى چنين افرادى ، زيانبخش ، رنج آور و نفرت آور است . راز اين مطلب به خباثت روحى آنان مربوط است . آنها خود و آئين خود را محور مى دانند و استكبار مى ورزند و براى هميشه خود را از سعادت محروم مى كنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

125- قصص / 39.

126- نمل / 13 14.

آيات قرآن در اين باره فراوان است كه ما برخى را يادآور مى شويم :

درباره يهود مى فرمايد: و ليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا و كفرا....(127) «البته آنچه به سوى تو نازل گشت ، بر سركشى و كفر بسيارى از آنان مى افزايد.»

درباره كسانى كه توان شنيدن آيات حق را ندارند مى فرمايد: و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف فى وجوه الذين كفروا المنكر يكادون يسطون بالذين يتلون عليهم اياتنا....(128) «هرگاه آيات روشن ما بر آنها تلاوت مى شود، در چهره هاى كافران به گونه اى حالت انكار بينى كه نزديك است از فرط خشم ، بر تلاوت كنندگان حمله ور شوند.»

و درباره قريش كه قبل از بعثت پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله ، يهود را سرزنش مى كردند، مى فرمايد: و اقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذير ليكونن اهدى من احدى الامم فلما جاءهم نذير مازادهم الا نفورا استكبارا فى الارض و مكر السى ء....(129) «با تاكيد زياد قسم ياد مى كردند كه اگر پيامبرى به سويشان بيايد بيشتر از امت هاى ديگر به راه هدايت روند. آنگاه كه پيامبر به سويشان آمد جز بر دورى آنان نيفزود و اين بخاطر استكبار و حيله نادرست آنان بود....»

و سرانجام درباره تمام كسانى كه در برابر حق گردن افروزى مى كنند و با آيات خدا به جدال و مخاصمه برمى خيزند مى فرمايد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

127- مائده / 64.

128- حج / 72.

129- فاطر/ 42 43.

ان الذين يجادلون فى ايات الله بغير سلطان اتاهم ان فى صدورهم الا كبر ما هم ببالغيه فاستعذ بالله انه هو السميع البصير.(130) «كسانى كه در آيات خدا به جدال و مخاصمه مى پردازند بى آنكه حجتى داشته باشند در سينه هايشان جز كبر نيست . آنها به مقصود خود نمى رسند، پس به خدا پناه بر كه او شنوا و بيناست .»

در حديث آمده است : ابوجهل يك وقت از اطرافيان خود پرسيد آيا محمد در ميان شما نيز صورت به خاك مى گذارد گفتند آرى ، گفت : سوگند به آنچه ما به آن سوگند ياد مى كنيم اگر او را در چنين حالى ببينم با پاى خود، گردن او را له مى كنم . به او گفتند ببين پيغمبر در آنجا مشغول نماز است . ابوجهل حركت كرد تا گردن پيامبر را زير پاى خود بفشارد ولى هنگامى كه نزديك شد، برگشت و گوئى با دستش چيزى را از خود دور مى كند، به او گفتند اين چه وضعى است در تو مى بينيم ، جواب داد: ميان خود و محمد خندقى از آتش ديدم و منظره وحشتناك و بال و پرهائى را مشاهده كردم .(131) چنانكه ملاحظه شد ابوجهل با مشاهده چنين صحنه اى به حقانيت و نبوت پيامبر پى برد ولى كبر و نخوت ، عناد و لجاجت مانع ايمان او شد.

در بين صفات نفسانى ، چيزى بدتر از كبر وجود ندارد. كبر تمام درهاى معنويت را به روى انسان مى بندد؛ چشمه هاى علم ، حكمت و معرفت از قلب انبيا و اولياء خدا مى جوشد و هركس به اندازه ظرفيت خود از آن بهره مى گيرد جز انسانى كه داراى كبر است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

130- غافر/ 56.

131- تفسير صافى ج 52 ص 349.

روى اين حساب كبر گاهى ولو اندكش انسان را به جهنم مى برد چنانكه امام صادق عليه السلام از پيامبر خدا صلى الله عليه و آله نقل مى كند كه فرمود:

 لن يدخل الجنة عبد فى قلبه مثقال حبة من خردل من كبر و لا يدخل النار عبد فى قلبه مثفال حبه من ايمان قلت جعلت فداك ان الرجل ليلبس ‍ الثوب او يركب فيكاد يعرف منه كبر قال ليس بذاك انما الكبر انكار الحق و الايمان الاقرار بالحق .(132) «كسى كه ذره اى كبر در دلش باشد وارد بهشت نخواهد شد و كسى كه ذره اى ايمان در دلش باشد وارد جهنم نمى شود. راوى گويد به امام عرض كردم چه بسا انسان لباسى مى پوشد يا بر مركبى سوار مى شود و در اين حال در او كبر مشاهده مى شود. امام فرمود مقصود اين نيست . كبر انكار حق است و ايمان اعتراف به حق .»

كبر سبب انكار حق است و آن چنان در انكار حق ريشه دارد كه پيامبر آنها را يكى دانسته است .

[مقدمه 2](#_Toc361919052)

[راه روشن 2](#_Toc361919053)

[انديشه در آفاق 3](#_Toc361919054)

[انديشه در راهنما 6](#_Toc361919055)

[نگاهى به قرآن 9](#_Toc361919056)

[سرشت دينى 13](#_Toc361919057)

[معناى سرشت دينى 20](#_Toc361919058)

[بازگشت به بحث 21](#_Toc361919059)

[بهانه جويى 25](#_Toc361919060)

[1- بى خردى 30](#_Toc361919061)

[سنت گرايى 32](#_Toc361919062)

[شخصيت گرايى 35](#_Toc361919063)

[2- دنيادوستى 36](#_Toc361919064)

[هواى نفس 46](#_Toc361919065)

[حسادت 50](#_Toc361919066)

[3- بى نيازپندارى 53](#_Toc361919067)

[4- بيماردلى 59](#_Toc361919068)

[كبر 65](#_Toc361919069)